

فهرست موضوعات :

صفحه	موضوعات
۱	۱ زبان شناسی چیست ؟
۱	۲ تاریخچه ی زبان شناسی در مغرب زمین
۱	۲-۱- یونانیان
۲	۲-۲- قرون وسطی
۳	۲-۳- رنسانس
۴	۳ - آغاز پیشرفت زبان شناسی
۵	۴ - زبان شناسی تاریخی - تطبیقی (در زمانی)
۶	۵ - زبان شناسی همگانی (هم زمانی)
۷	۶ - زبان شناسی ساخت گرا
۸	۶-۱- مکتب پراگ
۸	۶-۲- مکتب کپنهاگ
۹	۶-۳- زبان شناسی ساخت گرای آمریکایی
۱۱	۷ - مبانی نظری زبان شناسی ساخت گرا
۱۱	۷-۱- زبان یک نظام است
۱۱	۷-۲- روابط هم نشینی و جانشینی
۱۱	۷-۳- تجزیه ی دوگانه
۱۲	۷-۴- اجزای دستگاه زبان
۱۲	۷-۴-۱- فونولوژی یادستگاه صوتی
۱۳	۷-۴-۲- دستور

موضوعات صفحه

۱۴	۸- معرفی دو نظریه ی عمده ی زبان شناسی
۱۴	۸-۱- زبان شناسی گشتاری- زایشی نوام چامسکی
۲۲	۸-۲- نظریه ی مقوله ومیزان هالیدی

" هوالمحجوب "

۱- زبان شناسی چیست ؟

زبان شناسی عبارت از مطالعه ی علمی زبان انسان است . برابر این تعریف علمی است نسبتاً جدید که پیدایش آن از جمله نیمه ی اول قرن بیستم جلوتر نمی رود . با وجود این ریشه ی این علم را باید در مطالعاتی جستجو کرد که در قرن گذشته منجر به پیدایش زبان شناسی تطبیقی گردید . البته قبل از این تاریخ دانشمندان پژوهش های سودمندی راجع به زبان های مختلف کرده بودند اما به صورتی پراکنده که نتیجه ی کلی از آن بدست نمی آید . در واقع باید گفت این دانشمندان راه را برای زبان شناسی تطبیقی آماده کرده بودند و دانشمندان زبان شناسی تطبیقی دنباله ی مطالعات آنها را گرفتند و آن را تکمیل کردند و از آن نتیجه ی کلی گرفتند .

به عنوان مثال هندهای قدیم برای اینکه اورادی که به هنگام قربانیهای مقدس خوانند می شد خالی از هرگونه نقص و عیب دستوری و تلفظی باشد بر آن شده بودند که زبان خود را مطالعه کنند و آن را از غلط پاک سازند این اوراد در کتاب مشهور هندوها موسوم به ریگ ودا گرد آمده بود .

بعدها دستور نویسان هندی - که مشهورترین آنها پانینی بود و در قرن چهارم پیش از میلاد فیریت - دنباله کار پیشینیان خود را گرفتند و درباره ی ارزش استعمال کلمات ، فونتیک و دستور زبانشان مطالعات سودمندی انجام دادند و دستور بسیار مفید و باارزشی برای زبانشان تدوین کردند که در نوع خود بی نظیر بود . کار این دستور نویسان مدت ها در بوته ی فراموشی ماند تا اینکه در قرن هیجدهم میلادی دانشمندان مغرب زمین آن را کشف کردند و مورد استفاده قرار دادند و پایه ی زبان شناسی تطبیقی را بر آن گذاشتند .

۲- تاریخچه ی زبان شناسی در مغرب زمین :

۱-۲- یونانیان :

یونانیها در آنچه مربوط به زبان و زبان شناسی است کاری که در ارتباط با اقوام و ملل دیگر باشد ، انجام نداده اند . هرودت که آن همه اطلاعات دقیق تاریخی راجع به کشورهایی که به آنها سفر کرده برای ما به جای گذاشته در مورد زبان مردم این کشورها کوچکترین اطلاعی به ما نمی دهد .

هیچ جای تردید نیست که عده ی زیادی از مردم یونان و از جمله : لشکریان ، ملوانان و بازرگانان بنا به اقتضای شغلشان مجبور بوده اند زبان اقوام بیگانه ای که با آنها در تماس بوده اند فراگیرند حالا چرا نوشته ای از ایشان راجع به زبان این اقوام نیست شاید بدان جهت باشد که یونانیها اقوام بیگانه را وحشی می خوانده اند و دون شان خودمیدانسته اند که راجع به زبان اقوام وحشی تحقیق کنند و کتاب بنویسند و فقط از آن استفاده ی عملی می کرده اند ، یعنی شها به آموختن و تکلم آن اکتفا می نموده اند ولی در عوض درباره ی زبان خود مطالعات قابل ملاحظه ای کرده اند و در این مطالعات یونانیها بیشتر به سبک و فلسفه ی زبانشان توجه کرده اند و قسمت اخیر یعنی مطالعه درباره ی فلسفه ی زبان برای زبان شناسی ، حائز اهمیت فراوانی است . مسئله ی مهمی که فلاسفه ی یونان رابه خود مشغول می داشته بررسی رابطه ی بین کلمه و مفهوم آن بوده است . مدت ها فلاسفه ی یونان درباره ی دو موضوع مربوط به زبان بحث می کردند : یکی اینکه آیا زبان خود به خود وبه طور طبیعی بوجود آمده است و یا اینکه قراردادی است : دیگر اینکه چه رابطه ای بین لفظ و معنی وجود دارد در نزد افلاطون جنبه ی طبیعی بودن زبان بر جنبه ی قراردادی آن می چربد ولی برعکس ارسطو می گفت : کلمات سمبولی از حقیقت دنیای خارج هستند و نه تصویر حقیقی آن یعنی قراردادی هستند .

سایر اقوام لاتین نیز در آنچه که مربوط به فعالیت های فکری است ، روش دانشمندان یونانی را پذیرفتند و مانند آنان از مطالعه ی زبان اقوام بیگانه که می توانسته برای زبانشان مفید واقع شود خودداری کردند و دستوریان آنان همچون فلاسفه شان از سودی که می توانسته این کار در برداشته باشد غافل مانده اند و حتی زبان یونانی را که به خوبی می دانسته اند ، بازبان خویش مقابله و مقایسه نکرده اند و در واقع قدم به قدم دانشمندان و بلاسفه ی یونان را دنبال کرده اند و ابتکاری از خود نشان نداده اند .

۲-۲- قرون وسطی :

عقاید قدما راجع به زبان در این دوره هم دنبال می شود . با آن که انتظار میرفت بواسطه ی ارتباط بین مسیحی ها و ملل دیگر ترجمه ی کتب مقدس مسیحی ها و کلیمی ها به زبان های بیگانه و از جمله به زبان اسلاو(در قرن نهم میلادی و زبان ارمنی (قرن دهم میلادی) بین این زبانها ارتباطی برقرار شود ولی از آنجاکه مبلغان مسیحی زبان اقوام بیگانه رابه منزله ی وسیله ی تبلیغ تصویری کردند وبه جنبه ی فکری و مطالعاتی آن توجهی نداشتند این کار سودمند واقع نشد زیرا با وجود این در این عصر دانه بین

لهجه های مختلفی که در ایتالیا رواج داشت تلفیقی کرد و زبان واحدی برای ایتالیا بوجود آورد و کمدی الهی خود را که بزرگترین اثرش بود به همین زبان سرود ، ثابت کند که به زبان ایتالیایی هم به خوبی زبان لاتین می شود شعر سرود .

۲-۳- رنسانس :

از آغاز قرن شانزدهم همراه با پیدایش تحول فکری محیط مساعدی برای مطالعات جدی زبان شناسی فراهم می آمد علمای مذهب در این دوره به فکر افتادند که کتب مقدس را به زبان های مختلف ترجمه کنند و در عین اینکه برای زبان لاتین اهمیت فراوانی قائل بودند برخلاف گذشتگان به زبان های بیگانه هم که تا آنوقت زبان اقوام وحشی خوانده می شد توجه کردند . در این دوره به واسطه ی برقرار شدن ارتباط بین اروپا و کشورهای دیگر ، تجار و سیاستمداران به این کشورها مسافرت می کردند و اسنادی راجع به زبان این کشورها به ارمغان می آوردند . به تدریج که اسنادی مربوط به کشورهای بیگانه گردآوری شد به فکر عرضه ی آن افتادند و به همین جهت از قرن شانزدهم فرهنگ های چند زبانی بوجود آمد اولین فرهنگ چند زبانی در سال ۱۵۰۲ میلادی بوسیله ی زبان شناس ایتالیایی آمبروزیو کالوپینو نوشته شد این فرهنگ با اقبال زیاد روبرو گردید و چندین مرتبه تجدید چاپ شد . این نوع لغات ها به حدی رسید که در سال ۱۹۰۶ ژان کریستیان آدلونک مقدمات چاپ کتابی رافراهم کرد که در چهار جلد بود و بیش از پانصد زبان و لهجه را شامل می شد . متأسفانه با این همه فعالیتی که درباره ی گردآوری زبان ها صورت گرفت چون اساس طبقه بندی زبان ها درست نبود نتایج قابل ملاحظه ای به بار نیامد . پژوهش های راجع به خانواده ی این زبانها از قرن شانزدهم آغاز شد و بر پایه ی غلطی استوار گردید . علت این بود که فقهای مسیحی به دلایل مذهبی معتقد بودند که زبان عبری زبان الویه بشر بوده و زبان های دیگر از آن منشعب شده است . به همین جهت طبقه بندی زبان ها را بر پایه ی زبان میری بنا نهاده بودند . این عقیده را برای نخستین بار بارسن ژرم در قرن چهارم میلادی اظهار کرد . بعداً زبان شناسان دیگری مانند ایزیدور دوسوی در قرن ششم و پستل در قرن شانزدهم این نظرات را تأیید کردند . واضح است که عملی کردن چنین عقیده ای اساس زبانها را متزلزل می ساخت زیرا مجبور بودند برای یافتن رابطه ای میان زبان عبری و زبان های اروپایی شکل و معنی کلمات را در هم بشکنند و تاویلات نابجایی بکنند و گرنه چگونه ممکن بود بین زبان عبری که متعلق به خانواده ی زبان های سامی است و زبان لاتین که از خانواده ی زبان های هند و اروپایی است رابطه ی برقرار کرد . این عقاید نزدیک به

دوقرن ادامه پیدا کرد بهو این معنی که زبان عبری را "زبان مادر" تصور می کردند و زبان های دیگر را گرفته شده از آن می دانستند . در آغاز قرن هیجدهم لیبنیز فیلسوف و ریاضی دان آلمانی به شدت با این عقیده که زبان عبری " زبان مادر " است و زبان های دیگر از آن منشعب شده است به مخالفت اوبه جایی نرسید و انعکاسی پیدا نکرد .

۳ - آغاز پیشرفت زبان شناسی :

طرح موضوع خویشاوندی ، زبان شناسی رابه راه اصلی اش کشانید و این امر را باید مرهون کشف زبان سانسکریت بوسیله ی دانشمندان مغرب زمین دانست . غرب از قرن شانزدهم باهند ارتباط پیدا کرد و اروپائانی که به منظورهای سیاسی و تجاری به این کشور سفر می کردند برخی به آموختن زبان سانسکریت شباهت هایی بیابند . از جمله ی این اشخاص شخصی به نام سابسیتی اصل ایتالیا بود که سالها در هند زندگی می کرد و ضمن فراگرفتن زبان سانسکریت متوجه شد که برخی از کلمات سانسکریت شبیه کلمات ایتالیایی است مانند :

Deva (دو) sas (شش) sapta (هفت) nava (نه) که در ایتالیایی به ترتیب sette ، dio می شود .

در سال ۱۷۸۶ ویلیام جونز قاضی انگلیسی در انجمن کلکته سخنرانی ایراد کرد و در آن به طور وضوح خویشاوندی بین زبان سانسکریت ، لاتین و یونانی را نشان داد و ادعا کرد که این سه زبان از ریشه ی واحدی مشتق شده اند و شاید هم یکی از دیگری مشتق شده باشد و بدین ترتیب راه برای زبان شناسی تطبیقی و مقایسه ی زبان هایی که قبلاً زبان های وحشی تصور می شد ، هموار گردید و در سال ۱۷۹۶ در مدرسه ی زبان های شرقی پاریس گروهی از دانشمندان فرانسوی گرد آمدند و بتدریس زبان و ادبیات هندو ایرانی پرداختند .

فرانس بوپ اولین کسی بود که دلایل انکار ناپذیر خویشاوندی زبان های هندواروپایی را گرد آورد و زبان شناس تطبیقی زبان های هندی و اروپایی را بنیان نهاد . او در سال ۱۸۱۶ کتابی منتشر کرد و در آن خویشاوندی زبان های ایرانی و هندی را با زبانهای اروپایی به طور وضوح و مستدل بیان نمود .

نکته ای که در مجموعه ی مطالعات این دوره جالب است این است که هدف اساسی دانشمندان از این مطالعات یافتن زبان اولیه بشر بود نه کشف زبان شناسی تطبیقی زبان های خود و اروپایی و همان طور که بعد

زبان شناس بزرگ فرانسوی گفته کشف زبان شناسی تطبیقی بوسیله بوپ شبیه کشف آمریکا توسط کریستف کلمب بود ، زیرا کریستف کلمب درحالیکه می خواست راه هندوستان را بیابد آمریکار را کشف کرد ، بوپ هم که هدفش ازمقایسه ی زبان ها یافتن زبان اولیه بشر بود ، به کشف زبان شناسی تطبیقی زبان های هندواروپایی نایل آمد .

۴ - زبان شناسی تاریخی - تطبیقی (در زمانی):

مسائل مربوطه به رابطه ی تاریخی زبان ها تقریباً به مدت یک قرن محور اصلی پژوهش های زبان شناسی بود و نتایجی که از این رهگذر حاصل می شد آنچنان انگیزه زندگی داشت که اجازه نمی داد زبان شناسی به مسائل دیگری روی بیاورد . زبان هایی که تا آنوقت هرگز رابطه ای بین آنها کشف نشده بود ، مانند سنسکریت ، یونانی ، لاتین ، انگلیسی ؛ لیتوانی ؛ روسی و بسیاری دیگر مرتبط شناخته شدند و ارتباط تاریخی آنها دقیقاً توصیف شد . هر جا تغییراتی در لفظ و معنی کلمات تصوری شد ، نشان داده می شد که صورت و معنی کلمات در زبان جدید تر از کلمات قرینه ای در زبانی قدیمی تر مشتق شده اند . از نظر نظام ، مهم تر از همه کشف قواعد تغییر صداها بود ، تغییراتی که در گذشته ی معینی اتفاق افتاده و باعث تغییر کامل یک زبان به زبان دیگر شده بود ، مثلاً تحول زبان ژرمنی به زبان های اسکاندیناوی ، انگلیسی و لهجه های گوناگون زبان آلمانی از این مقوله است . هر جا اطلاع کافی درباره ی نظام آوایی در مراحل بین تغییرات در دست نبود ، آن را بازسازی می کردند از این راه زبان ژرمنی اصلی و حتی قسمتی از زبان هندواروپایی اصلی بازسازی شدند تا اینکه سرانجام تمام شجره ی زبانهای جدید در خانواده ی هندواروپایی مشخص گردید . برای زبان شناسان که در این راه پژوهش می کردند پدیده ای توجیه شده تلقی می شد که بتوان جای آن را دقیقاً در این تحویل تاریخی تعیین کرد و رابطه ی آن را با پرنده های قرینه ی آن در زبان های دیگر یابعدتر مشخص نمود (مانفردی پرویش ، ۱۳۷۴ - ۱۹ - ۲۰)

بررسی تاریخ تحول و خویشاوندی زبان ها و روابط آنها بایکدیگر نیازمند آموختن زبان های مختلف و فرهنگ های متفاوت بود و پس از صرف یک عمر ، نتایج مهمی نیز به بار نمی آورد . مثلاً دانستن این که "بد" در فارسی و انگلیسی از یک ریشه اند یا ریشه ی متفاوت ، چه دردی را دوا می کند ؟

اتفاقاً زبان شناسی به مفهوم امروز کلمه ، از زمانی پا گرفت که به مقابله با این جریان اخیر برخاست و به حق مدعی شد که اگر علمی دائماً به بررسی مفردات مشغول باشد و بتوان زمینه ی کار خود را محدود و هدف

های خود رامشخص سازد ودرانتها مارابه شکرواستنساج مشخصی برساند شاید هم به مفهوم دقیق کلمه نباشد ، هرعلمی ناچاراست که ، دیریازود ، یافته های جزئی رابایکدیگر ترکیب کند واز آنها نتایج کلی بگیرد.

زبان شناسی امروزعلمی است مانند همه علوم دیگر ، دارای اصول وقواعد وروشهای مبتنی برمشاهده وتجربه واستقرا ، براساس ملاک های صوری وعینی ، قطعیت علمی بسیاری ازدستاوردهای زبان شناسی درمتون حاضرآن رابه " علوم دقیق " نزدیک کرده است (نجفی ابوالحسن ، ۱۳۷۶ ، ۱۰)
پایه گذار این شیوه فردنیان درسوسور بود که نظریه ی اوبه پیدایش زبان شناسی همگانی انجامید .

۵- زبان شناسی همگانی (هم زمانی)

فردنیان دوسوسور ، زبان شناس اصل ژنو ، که خود ازپیروان موثرنودستوریان ، این برداشت تازه راموضوع درس های خود بین ۱۹۰۶ و۱۹۱۱ قرارداد ، کتاب اوبه نام " دوره ی زبان شناسی عمومی " که چکیده ی سخنرانی های اورادبرداشت وپس ازمرگ اوانتشاریافت ، سرآغاز گرایش کاملاً تازه ای درمطالعه ی زبان بود گاهی ازسوسور بعنوان پدرزبان شناسی جدید نام می برند ، نظریات اوبه سلطه ی مطالعات تاریخی محض که می کوشید ازراه کاوش درتحول عناصرمنفرد چون کلمات ، صداها وغیره ، تاریخ یک زبان رابه هم بچسباند ، خاتمه داد . اوبه تاریخ یک زبان به عنوان مراحل پیوسته ای ازکاریک نظام درونی می نگرست . اودرتمایزی بین زبان شناسی درزمانی وزبانشناسی هم زمانی قایل شد بهو این نظرشکل بخشید .
زبان شناسی درزمانی مطالعه ی تاریخ یک زبان است ، درحالیکه زبان شناسی هم زمانی مطالعه ی تاریخ یک زبان است به همان صورتی که دریک مقطع زمانی وجود دارد امروز این تمایز نسبتاً مکانیکی رامعمولاً ساده انگاری بیش ازحد تصوری کنند باوجوداین ، اهمیت این تمایز ازاین لحاظ است که تحقیقات زبان شناسی ونظریه ی زبانی رالزگرایش تاریخی محض نجات داد وبرای مطالعه ی نظام زبان مستقلاً شالوده ای افکند ، مسئله ای که تااین تاریخ به اهمیت تلقی شده بود کانون پژوهش های نظری زبان قرارگرفت :
چطور یک زبان واحد نظام یافته است وچطور باید آن راتوصیف کرد ؟

(مانفرد بی یرویش ۱۳۷۴ ، ۲۵ - ۲۶)

پس از اینکه سوسور بین زبان شناسی هم زمانی و زبان شناسی در زمانی فرق گذاشت و توجه خود را به جنبه‌ی هم زمانی معطوف داشت، داده‌های زبان شناسی را به سه مقوله‌ی متفاوت بخش کرد، و این تمایز بود که برای هر نوع پژوهش زبانی لازم بود این سه عبارت بودند از زبان، گفتار و قوه‌ی نطق. تمایز بین گفتار که نوردستوریان آن را داده عینی می‌دانستند و زبان که آن هم عینی است ولی به مفهومی دیگر، بسیار حائز اهمیت است. از این دیدگاه، زبان صرفاً مجموعه‌ای از گفته‌های منفرد نیست، بلکه نظامی است متشکل از عناصر و روابط که در زیربنای گفته‌ها قرار دارد. به عبارت دیگر، زبان مجموعه‌ی تمام خصوصیات است که ساخت گفته‌های گوناگون را مشخص می‌کند. میتوان رابطه بین زبان و گفتار را به رابطه بین صورت تصنیف شده یک سمفونی و اجراهای مختلف و متعدد آن تشبیه کرد که همه از ساخت ثابت آن تصنیف سرچشمه می‌گیرند ولی با آن یکسان نیستند (همان، ۲۶). تمایز مهم بین زبان و گفتار از اینجاست که زبان توانایی گوینده و شنونده برای تولید و درک جملات است در حالیکه گفتار کاربرد عملی این توانایی هنگام گفتن و فهمیدن جملات است. در نوشته‌های جدید زبان شناسی، در اصطلاح **competence** "توانش زبانی" و **performance** "کنش زبانی" به ترتیب به جای زبان **langue** و گفتار **parole** به کار می‌رود (همان، ۲۷).

۶- زبان شناسی ساخت گرا:

اندیشه‌های سوسور در تعیین مسیر زبان شناسی جدید بسیار موثر افتاد و پس از او مکتب‌های زبان شناسی گوناگونی پدید آمد که از همه مهم تر مکتب‌های زبان شناسی پراگ، کپنهاگ و آمریکایی است. این مکتب‌ها که از نظریات سوسور الهام گرفتند بعداً راه‌های نسبتاً جداگانه‌ای را پیمودند. اگر چه سوسور اصطلاح ساخت (structure) را به کار نبرد، ولی چون مکتب‌های زبان شناسی که از او الهام گرفتند عموماً ساختگرایی (structuralism) نامیده شد، به این اعتبار سوسور را آغازگر زبان شناسی ساختگرایی دانند. (باطنی محمدرضا ۱۳۸۹، ۷۷-۷۸) در ذیل نگاهی گذرا به سه مکتب فوق می‌اندازیم و مشخصه‌های اصلی هر مکتب را به اختصار بیان می‌کنیم:

۶-۱- مکتب پراگ (زبان شناسی ساخت گرای پراگ):

مهم ترین بخش کار گروه زبان شناسی پراگ در دهه‌ی ۴۰ (قرن بیستم) انجام شد و مهم ترین فعالیت آن در زمینه‌ی زبان شناسی بصری، مطالعه‌ی دستگاه‌های صوتی یا واج شناسی بود. صرف نظر از موفقیت

در زمینه های دیگر ، شکل گیری دو مفهوم در این مکتب اثربخشی خاصی داشته است : یکی مشخصه های واجی و دیگری ساخت واژی .

نیکولای تروتسکوی ساخت تقابل دستگاه های واجی رادر زبان های متعدد بررسی نمود و چندین نوع ساخت کلی به دست داد ، به طوریکه واج ها بتوانند صرفاً از نظر جایشان در درون دستگاه بایکدیگر مقایسه شوند ، یعنی هر واج از روی جائیکه در شبکه تقابل ها دارد طبقه بندی شده باشد . مثلاً واج **d** در فارسی عضوی است از طبقات انسدادی ، واکبر و دندانی . (مانفرد بی پرویش ۱۳۷۴ ، ۳۷ - ۳۹)

۶-۲- مکتب کینهاگ :

حلقه ی زبان شناسی کینهاگ که در سال ۱۹۳۴ تشکیل شد ، از همان آغاز توجه خودراروی نظریه ای متمرکز کرد که بتواند لفظ ومعنی ، یعنی دو جنبه ی علامت ، رادر نظامی کلی تلفیق کند و آنها رادر قالب مقولاتی که دقیقاً تعریف شده باشد ، توصیف کند . برای اولین بار صریحاً برای زبان ساختی جبری (در مفهوم ریاضی) در نظر گرفته شد که عناصر و روابط آن بتوانند در قالب یک نظریه ی ریاضی ریخته شود . (مانفرد بی پرویش ۱۳۷۴ ، ۵۱) لوئی یلمزلف نظریه ی خود رابه صورت یک رشته تعاریف بسیار دقیق عرضه کرد و آن رادر سال ۱۹۵۳ تحت عنوان " درآمدی بر یک نظریه ی زمانی " منتشر کرد (اصل دانمارکی آن در سال ۱۹۴۳ نشر یافته بود) یلمزلف نظریه ی طبقه ای زبان راکه سوسور مطرح کرده بود گسترش داد و آن رابه صورت یک دسته تمایزات منطقی دوشقی ، بسیار دقیق و ریاضی وار بیان داشت (همان ، ۵۱) (برای مطالعه ی بیشتر --- مانفرد بی پرویش زبان شناسی جدید ، ۵۱ - ۶۲)

۶-۳- زبان شناسی ساخت گرای آمریکایی :

وجود دو عامل در آمریکا باعث شد که زبان شناسی ساختگرا در این کشور از زبان شناسی ساخت گرا در اروپا متمایز گردید و مسیر نسبتاً جداگانه ای راپیماید : یکی از این دو عامل وجود زبان های گوناگون میان بومیان سرخ پوست آمریکا و دیگری ظهور و رواج مکتب روانشناسی رفتارگرا در این کشور است .

وجود زبان ها و فرهنگ های بومی در آمریکا انگیزه ای نیرومند بود تا مردم شناسان و زبان شناسان باشتاب به بررسی مثبت و ضبط این فرهنگ ها و زبان ها بپردازند زیرا اغلب این زبان ها تعداد محدودی سخنگو داشت و به سرعت روبه نابودی می رفت (باطنی محمد رضا ۱۳۸۹ ، ۸۱)

عامل دوم رفتارگرایی یاروانشناسی رفتارگراست که در آمریکارشد و نمو یافت و روی زبان شناسی در این کشور سخت تاثیر گذاشت لئونارد بلوم فیلد که در واقع بنیانگذار مکتب ساختگرایی آمریکایی است و نظریات او الهام بخش دیگران بوده است سخت شیفته ی مفاهیم و روشهای رفتارگرایی بود و با شدت می کوشید تا آنها در حوزه ی زبان شناسی نیز بکار بندد (همان ، ۸۱ - ۸۲). این دو عامل ویژگیهایی بوجود آورد که خاص زبان شناسی ساخت گرای آمریکایی است که مهم ترین آنها عبارتند از :

- تکیه روی جنبه ی عینی و ملموس زبان : سوسور قبلاً بین زبان و گفتار تمایز گذاشته بود : زبان نظامی است بالقوه که فقط در ذهن اهل زبان وجود دارد ، در حالیکه گفتار کاربرد این نظام است که صورت عینی و ملموس پیدا می کند . تاکید زبان شناسان ساخت گرای آمریکایی روی جنبه ی عینی و قابل مشاهده ی زبان باعث شد که این تمایز بسیار مهم نادیده گرفته شود و در واقع در نظر زبان شناسان این مکتب ، گفتار جای زبان را بگیرد . یکی از این زبان شناسان رابرت هال ، برای یکنواخت شدن اصطلاحات پیشنهاد می کند " مامعنی زبان را در مباحث خود محدودتر کنیم و توافق کنیم که اصطلاح رافقط در اشاره به فعالیت گفتار به کار بریم ...) یکی دیگر از نتایجی که از این رهگذر حاصل شد وابستگی بیش از اندازه ی این زبان شناسان به پیکره ی زبانی (CORPUS) و به هیچ شمردن شم زبانی (INTUITION) بود . پیکره ی زبانی به مجموعه ای از جمله های واقعی گفته می شود که عملاً بوسیله ی کسانی به کار رفته و روی نوار ضبط شده باشد . در نظر ساخت گرایان آمریکایی پیکره ای که از گفتار مردم عادی بدست آمده باشد تنها مواد اولیه ی قابل اعتمادی است که می تواند برای کشف و نوشتن دستور یک زبان مورد استفاده قرار گیرد . (همان ، ۸۳ - ۸۴)

- کنار گذاشتن معنا : از آنجاکه این زبان شناسان در بررسی زبان به دنبال واقعیات عینی و قابل مشاهده می گشتند و از آنجا که معنا چیزی نیست که ظاهری عینی و قابل مشاهده داشته باشد ، ناچار از بررسی معنا و به عنوان جزئی از مطالعه ی زبان شانه خالی کردند و عملاً آن را از حوزه ی زبان شناسی خارج نمودند . بلوم فیلد معتقد بود که مطالعه ی معنا ضعیف ترین بخش زبان شناسی است (همان ، ۸۴ - ۸۵)

- جنبه های مکانیکی نظریه ی زبان : پژوهش روی زبان های بومیان آمریکا موجب شد که زبان شناسی در این کشور بیشتر جنبه ی عملی پیدا کند . به همین جهت آن شاخه ای از زبان شناسی که

به آن "روش های حوزه کار" نام داده اند در این کشور بسیار گسترش یافت. این روش ها عبارت بود از تکنیک هایی که برای ضبط و تجزیه و تحلیل زبان های بومی لازم بود، زبانی که زبان شناس خود آن رانمی دانست و قبلاً نیز نوشته نشده بود به همین دلیل زبان شناسی در نظر بسیاری از زبان شناسان آمریکایی چیزی نبود مگر مجموعه ای از این شیوه ها یا تکنیک ها. این همان چیزی است که چامسکی بعداً در انتقادهای خود از ساختگرایی "روال های کشف" نامید. نقطه اوج این ساختگرایی مکانیکی رادکار زلیگ هریس می توان یافت. به نظر این زبان شناسان ساخت زبان رامی توان به کمک تکنیک های دقیقی که از پیش تعیین شده است کشف کرد، مخصوصاً اصرار می ورزیدند که در توصیف ساختاری زبان، سطوح مختلف را باید از یکدیگر مجزا نگاه داشت نخست باید واج های زبان را بدون توسل به اطلاعات دستوری کشف نمود و سپس به کشف تکواژها و شیوه های ترکیب آنها پرداخت و این کار را نیز باید بدون توسل به اطلاعات معنایی انجام داد. یکی از زبان شناسان ادعا کرد که از لحاظ نظری این امکان وجود دارد که واج های زبان را از نوار ضبط شده ای بدست آوریم بدون اینکه بدانیم مطلبی که روی نوار ضبط شده ای بدست آوریم بدون اینکه بدانیم مطلبی که روی نوار ضبط شده چیست و چه معنایی دارد همچنین این امکان وجود دارد که تکواژها را صرفاً از روی توالی یا "باهمائی" واج ها بشناسیم و توصیف نمائیم (همان، ۸۸-۸۹)

۷- مبانی نظری زبان شناسی ساخت گرا:

۷-۱- زبان نظام است:

در مطالعات قدیم زبان شناسی این حقیقت کاملاً درک نشده بود که زبان شبکه ای به هم بافته ای است که باید به عنوان یک کل در نظر گرفته شود. این رو توصیف های زبانی که در دستورهای سنتی دیده می شود بریده بریده و جزئی است و هیچ گاه از دستگاه زبان تصویری یکجا و کلی بدست نمی دهد. سوسور در سرتاسر کتاب خود می کوشد تا نشان بدهد که زبان مجموعه ای از صداها و واژه هاست نیست، بلکه شبکه ای است از روابط که بر روی هم نظام یاسیستمی را بوجود می آورد. یکی از دلایلی که به مکتب های زبان شناسی پیرو سوسور عنوان ساخت گرا داده شده است همین است که زبان شناسان در پی ساخت این نظام برمی آیند. (باطنی محمد رضا، ۱۳۸۹، ۷۹)

۷-۲- روابط هم نشینی و جانشینی:

سوسور اصولی راکه ساخت درونی زبان رامشخص می کنند به دومقوله ی اصلی تقسیم کرد که از آن زمان تاکنون درزبان شناسی حال سنت به خود گرفته است : روابط هم نشینی (Syntagmatic) وروابط جانیشینی (Paradigmatic) روابط هم نشینی پیوند عناصر رادرزنجیره ها وجملات توجیه می کنند درحالیکه روابط جانیشینی ارتباط عناصر راباجانشین های آنها توصیف می نماید (برای مطالعه بیشتر ----- مانفرد بی پرویش ۳۰ - ۳۳)

۷-۳- تجزیه ی دوگانه :

زبان دستگاهی ازنشانه های که روی خط جریان دارد وتجزیه پذیراست واین مشخصه ی تجزیه پذیری آن رازسایردستگاه های نشانه متمایز می سازد مثلاً دردوشانه ی زیر که مدلول یکسانی دارند :

الف : -----

ب : ازاین راه باید رفت

مشخص است که نشانه ی الف رااگر به اجزایی تقسیم کنیم ، آن اجزا دارای هویت مستقل نخواهند بود . ولی نشانه ی دوم رامی توان دوبار تجزیه وتقطع کرد :

مرحله ی اول : از + این + راه + باید + رفت

مرحله ی دوم : /+۱/+ز/+س/+ن/+ ...

۷-۴- اجزای دستگاه زبان ک

الگوها وروابطی که مجموعاً ساختمان زبان راپیدی می آورند ، انواع متفاوتی دارند ومای توانیم آنها را ازسه پهلو (Level) مطالعه کنیم : دستور، واژگان واصوات ، به عبارت دیگر اگر تمام زبان رایک دستگاه واحد بدانیم ، این دستگاه بزرگ به سه دستگاه کوچکتر تقسیم می شود که به آنها دستگاه دستور، واژگان ودستگاه صوتی گفته می شود .

۷-۳-۱- فونولوژی یادستگاه صوتی :

فونولوژی یادستگاه صوتی عبارت است ازمترع کردن خصوصیات ممیزماده ی صوتی وتنظیم آنها دریک شبکه یادستگاه توضیح این مطلب این است که کلیه خصوصیات ماده ی صوتی درزبان حائز اهمیت نیستند . زبان ازماده ی صوتی استفاده می کند ولی نه ازهمه ی خصوصیات آن . فقط پاره ای ازخصوصیات ماده ی صوتی درزبان دارای نقش بامعنایی هستند ، وبه همین جهت آنها را"خصوصیات ممیز" یا " خصوصیات تمایزدهنده " می نامیم .اگر مادونفرگوینده رازاهل یک

زبان ، مثلاً زبان فارسی ، انتخاب کنیم که متعلق به گویش واحدی ، مثلاً گویش شمال تهران ، باشند و از نظر خصوصیات فیزیکی صوت صد درصد یکسان و برهم منطبق باشد (باطنی محمد رضا ۱۳۸۶ ، ۲۲)

ولی با وجود این اختلافات ، هربار که این جمله بوسیله ی یکی از آن دو نفر یا بوسیله ی یک فرد واحد تکرار شود ، ما از آن یک معنی واحد می فهمیم ، توجیه این مطلب در اینجا است که رابطه ی نسبی خصوصیات ممیز صوتی در همه ی این گفته ها حفظ شده و ثابت مانده است ، ولی خصوصیتی که ممیز نبوده اند هر دفعه تغییر کرده اند و از آجایی که این خصوصیات متغیر ، نقش بامعنایی در زبان ایفاد نمی کنند ، تغییر آنها معنی جمله را دگرگون نساخته است . مثلاً در فارسی چهار کلمه ی " پر " ، " بر " ، " سر " و " زر " متفاوت است زیرا چهار معنی مختلف دارند . مامی توانیم این چهار کلمه را دوبه دو این طور دسته بندی کنیم

پ / بر par / bar

س / زر sar / zar

چون دو واج آخر /ar/ در هر چهار کلمه مشترک است ، بنابراین وجه امتیاز آنها در واج اول است . /p/ و /b/ از نظر واجگاه (مخرج) ونحوه ی تولید . کاملاً شبیه هستند . تنها وجه امتیاز این دو از یکدیگر این است که در هنگام ادای /p/ تارآواها به لرزش در نمی آیند در حالیکه در هنگام ادای /b/ تارآواها مرعش می کردند .

بنابراین ، لرزش تارآواها در مقابل آرامش آنها یک خصوصیت ممیز صوتی است که تضاد واک بر (voiced) بی واک (voiceless) را بوجود می آورد و در این مورد بخصوص وجه امتیاز دو صامت (consos nant) /p/ و /b/ قرار می گیرد و سرانجام دو کلمه ی (پر) و (بر) را از یکدیگر متمایز می کند . این خصوصیت صوت که در فارسی ممیز است در این مورد بخصوص در عربی ممیز نیست . به عبارت دیگر زبان عربی از تضاد واک بر / بی واک برای امتیاز / p/ و /b/ که در فارسی متمایز هستند استفاده نمی کند و به همین جهت در عربی کلماتی یافت نمی شوند که مانند " پر " و " بر " در فارسی تنها وجه امتیاز آنها اختلاف / p/ و /b/ باشد (باطنی محمد رضا ، ۱۳۸۶ ، ۲۲ - ۲۳) .

زبان فارسی برای اینکه بین این واج ها و واج های دیگر که دارای همین خصوصیات ممیز هستند فرق بگذارد از تضادهای دیگری نیز استفاده می کند . مثلاً حرف /س/ لثوی و حرف /ب/ دلبلی

است که مربوط به واجگاه است . که به طور خلاصه می توان این تمایزات رادرسه گروه طبقه بندی کرد :

۱ - واجگاه : مثل دولبی ، لثوی ، دندانی ، حلقوی و...

۲ - نحوه ی تولید : سایشی مثل /س / ، /ز / و انسدادی مثل /پ / و /ب /

۳ - واک : واک برمثل ب (تاراواها هنگام تلفیظ آن ها به ارتعاش درمی آیند مثل زیاب) و بی

واک مثل پ (تاراواها هنگام تلفیظ به ارتعاش در نمی آیند مثل سیاب)

(برای مطالعه ی بیشتر ---- توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی ، محمد رضا باطنی ۲۱ - ۲۹)

۷-۴-۲- دستور :

دستور درنگاه زبان شناسان عبارت است از الگوها و طرح های ذهنی که صوت یانشانه های دیداری راباوقایع جهان بیرون پیوند می دهند یعنی درهرزبان الگوها و طرح هایی وجود دارد که ازطریق آن ها وقایع جهان بیرونی ازطریق امواج انرژی صوتی (گفتار) یانشانه های دیداری (نوشتار) تولید وبازخوانی می شوند .

این دستگاه ؛؛ درمقایسه باواژگان بسته است والگوهای محدودی دارد که ازبین آنها انتخاب به صورت محدود وبسته انجام می شود . مثلاً درواژه های می خورم ما با سه تکواژ می + خور + م ارتباط داریم که می و م مربوط به دستگاه دستوری هستند وبه جای می فقط تکواژتهی یا ب رامی توان انتخاب نمود ودرمورد م نیزانتخاب بیشتروجود ندارد ولی خور که مربوط به دستگاه واژگان است انتخابی نامحدود دارد (برای مطالعه ی بیشتر ---- باطنی محمد ، توصیف ساختمان دستوری زبان فارس)

۸ - معرفی دونظریه ی عمده ی زبان شناسی :

زبان های جهان از نظر ساختمان متفاوت هستند وتجارب زباشناسان که نتیجه ی تجزیه وتحلیل زبان های مختلف درنقاط مختلف جهان است موید این حقیقت است ولی این گفته نباید چنان تعبیرشود که هیچ وجه اشتراکی بین زبان های جهان وجود ندارد . تجارب زبان شناسان موید این حقیقت نیزهست که زبان ها علیرغم وجوه اختلافشان ، دارای وجوه اشتراکی نیزهستند . زبان شناسان صاحب نظراین وجوه اشتراک رادرنظریه هایی به نام نظریه های عمومی زبان تدوین کرده اند . نظریه ی عمومی زبان یعنی بیان اینکه زبان به طورمطلق چگونه کارمی کند . نظریه ی عمومی زبان یعنی بیان اینکه زبان به طور مطلق چگونه کارمی

کند. نظریه‌ی عمومی زبان، مثل دیگر نظریه‌های علوم تجربی، براساس استقراء ناقص قرار گرفته است و تا وقتی که خلاف پیش بینی‌های آن ثابت نشود بهتر خواهد بود نظریه‌ی عمومی زبان مدعی است که اصول آن بر کلیه‌ی زبان‌های جهان قابل انطباق است و تا وقتی که زبانی یافت نشود که خلاف این ادعا را ثابت کند باید عمومیت آن را پذیرفت. ولی تنها یک نظریه‌ی عمومی زبان وجود ندارد در حال حاضر نظریه‌های عمومی زیادی راجع به طبیعت زبان وجود دارد که هر یک کم و بیش بین زبان‌شناسان طرفدار دارد، اختلاف این نظریه‌ها مربوط به اختلاف نقطه‌ی دید و تعبیرهای متفاوت زبان‌شناسی است که آنها را تدوین کرده‌اند. اینکه درباره‌ی یک پدیده‌ی واحد چندین نظریه دوش به دوش هم وجود داشته باشد چیزی نیست که منحصر به زبان‌شناسی باشد مثلاً در فیزیک برای توجیه نور دو نظریه وجود دارد که هر دو از عهده‌ی تبیین این پدیده به خوبی برمی‌آیند. (باطنی محمد رضا، ۱۳۸۶، ۱۳-۱۲)

۸-۱- زبان‌شناسی گشتاری - زایشی نوام چامسکی :

نوم چامسکی، زبان‌شناسی که امروز شهرتی عالمگیر دارد (قطع نظر از اینکه به عنوان ریاضی دان، فیلسوف و صاحب نظر در سیاست بین‌المللی نیز شناخته شده است) کتاب "ساخت‌های نحوی، خود را در سال ۱۹۵۷ منتشر ساخت که برای اولین بار مهم‌ترین وانسجام یافته‌ترین نظریه‌ی زبانی را که در تاریخ زبان‌شناسی بوجود آمده بود، یعنی دستور گشتاری - زایشی را به جهانیان معرفی نمود.

نظریات چامسکی از ۱۹۵۷ به بعد دستخوش تحولات زیادی شده است، اما جهت این تحول دور شدن هر چه بیشتر از نظریات ساختگرایی آمریکایی بوده است که در دهه‌ی ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ در آمریکا سخت رایج بود و مادر بخش ۳-۹ به اختصار از آن بحث کردیم. با وجود این هنوز شالوده‌ی نظریه‌ی زبانی چامسکی را باید در همان کتاب "ساخت‌های نحوی" جستجو کرد که امروز به صورت یک اثر کلاسیک درآمد است (باطنی محمد رضا، ۱۳۸۹، ۱۱۱) این نظریه به طوریکه از نام آن برمی‌آید، ازدوجنبه‌ی متمایزولی مربوط به هم تشکیل شده است، یک جنبه‌ی گشتاری و دیگری جنبه‌ی زایشی آن است.

۸-۱-۱- گشتارچیست و جنبه‌ی گشتاری دستور چگونه است؟

گفتیم دستور ساختاری می‌کوشد جمله‌های زبان را به عناصر سازنده یا سازه‌های ریزتر تجزیه کند و آنها را در ارتباط باهم طبقه‌بندی نماید چامسکی این خصوصیت را وجه اشتراک همه‌ی نظریه‌های ساختاری می‌شمارد و همه‌ی آنها را، علیرغم تفاوت‌هایی که باهم دارند، در یک طبقه قرار می‌دهد و معتقد است که

دستورسازه ای ازعهده تبیین روابط بسیار مهمی که بین جمله های زبان وجود دارد برنمی آید . به مثال های زیرتوجه نمایید :

۱ -خانه رادرسه روزپیش فروختند .

۲ -خانه دوسه روزپیش فروخته شد .

"خانه" درشماره ی ۱ مفعول ودرشماره ی ۲ فاعل است واین تفاوت نقش باظاهر شده " را " دراوولی نبودن آن دردومی مشخص شده است . به همین اعتبار " خانه " ازنظردستورسازه ای دراین دوجمله به طور متفاوت طبقه بندی می شود . باوجود این ، ازنظر معنی ، نقش "خانه" درهردومورد یکسان است وهرفارسی زبانی باتوجه به شم زبانی خوداین نکته رااحساس مس کند چامسکی این طور استدلال می کند که اگرقرار باشد دستورزبان بتواند به خوبی ازعهده ی توصیف واقعیات زبانی برآید وبتواند روابط بین جمله های زبان راتوجیه کند ، این کافی نخواهد بود که فقط به نشانه ها وروابط آشکار وعینی بپردازد بلکه باید به کشف روابط نهفته ای که درزیر بنای جمله های عینی وجود دارد توجه کند ازاین رو ازبرای هرجمله ای دونوع ساختقائل می شود: یکی ژرف ساخت که درواقع تعیین کننده روابط معنایی ومنطقی اجزاء جمله است ودیگری روی ساخت که شکل خارجی وعینی جمله رانشان میدهد والزاماً منطبق باژرف ساخت جمله نمی باشد . ازسوی دیگر معتقد است که ژرف ساخت جمله ازراه تعداد محدودی قاعده که آنها راقواعد گشتاری می نامد به روساخت تبدیل می شود .قواعد گشتاری ازراه حذف ، تعویض ، افزایش یاجابجایی روابط ژرف ساختی رابه روابط روساختی تبدیل می نمایند . به هریک ازاین فعل وانفعالات یابه مجموعه ای ازآنها که به کمک یک قاعده صورت می گیرد ، گشتار گفته می شود . درهرزبان جمله هایی یافت می شوند که ازنظر معنی یکسان هستند (اگر چه ممکن است بین آنها تفاوت های سبکی وکاربردی وجود داشته باشد) وازنظرساخت نیز نوعی رابطه دارند . این گونه جمله های باکمک قواعد گشتاری ازژرف ساخت واحدی مشتق شده اند . مثلاً :

من اوراعاقل می پنداشتم من می پنداشتم که اوراعاقل است

ارتباط این دو جمله رامی توان ازاین لحاظ دانست که هر دوازیک ارتباط ژرف ساخت مشتق شده اند . درژرف ساخت این جمله های دوجمله ی کوچکتر قرارگرفته است : اوراعاقل است ، من این رامی پنداشتم .

صورت تلفیق شده ی این جمله ها رادر ژرف ساخت می توان چنین نوشتی : من این را (اوعاقل است) می پنداشتم . (همان ۱۱۳ - ۱۱۵)

اکنون می توان باکمک یک گشتار " این " راحذف نمود و " او " رابه جای آن نشانید تا زیرساخت " من اوراعاقل می پنداشتم " بدست آید . جمله ی دوم نیز باکمک چند گشتار ازمین زیرساخت مشتق میشود . باگشتار اول " این " و " را " حذف میشود و زیرساخت " من اوعاقل است می پنداشتم " به دست می آید ؛ باگشتار دوم " اوعاقل است " جابجا می شود و به دنبال " می پنداشتم " قرارمی گیرد ؛ و باگشتار دیگری " که " به دنبال " می پنداشتم " اضافه میشود و سرانجام روساخت جمله ی دوم یعنی " من می پنداشتم که اوعاقل است " بدست می آید . بدین ترتیب ملاحظه می شود که دوروساخت ظاهراً متفاوت از یک ژرف ساخت واحد مشتق شده اند .

یکی دیگر از دلایلی که برای توجیه تمایز بین رف ساخت و روساخت می توان ارائه کرد وجود جمله های مبهم است . ابهام یک گروه از جمله ها رامی توان واژگانی دانست : این نوع ابهام از این جا ناشی می شود که یک کلمه در جمله ی مورد نظر بیش از یک معنی دارد . مثلاً یک جمله ی " شانه ی اورراشکست " مبهم است و ابهام آن از این جا سرچشمه می گیرد که کلمه ی شانه دو معنی دارد ؛ یکی به معنی کتف و دیگری به معنی وسیله ای که با آن مورا صاف می کنند و آرایش می دهند . ابهام یک گروه دیگر از جمله ها رامی توان سازه ای دانست ، به این معنی که یک سازه رامی توان بیش از یک جور تقطیع و طبقه بندی کرد . مثلاً گروه اسمی " زن و مرد جوان " مبهم است و این ابهام از این جا ناشی می شود که " جوان " رامی توان فقط صفت " مرد " دانست و یا صفت " زن و مرد " هردو . نوع دیگر ابهام های گشتاری است که در این جامورد بحث است . در ابهام های گشتاری دو ژرف ساخت متفاوت پس از انجام گرفتن یک دسته گشتار ، روساخت واحدی پیدا می کنند . در نتیجه این روساخت واحد مبهم خواهد شد ، یعنی می تواند تغییرهای متفاوت داشته باشد که منعکس کننده ی ژرف ساخت های دستورسازه ای به توصیف این جمله ها بپردازیم ، سعی ما برای توجیه ابهام آنها به جایی نمی رسد . مثلاً در جمله ی " تنبیه حسن بی مورد بود " این ابهام از گروه اسمی " تنبیه حسن " ناشی می شود زیرا این گروه اسمی روساخت واحدی است که پس از چند گشتار روی دو ژرف ساخت متفاوت قرار گرفته است . می توان این تغییرات را بانمودار زیر نشان داد :

ژرف ساخت (۱) حسن شبیه کرده است حسن شبیه شده است

گشتار اول نوع جابجایی تنبیه کرده است حسن تنبیه شده است حسن

گشتار دوم حذف زمان از فعل تنبیه کردن حسن تنبیه شدن حسن

(تبدیل آن به مصدر و وارد کردن اضافه)

گشتار سوم حذف مصدر تنبیه حسن تنبیه حسن

بعنوان مثال دیگر می توان این جمله را ذکر کرد ؛ " آنچه احمد رارنجانیده بود موضوع بحث آنها بود " این جمله نیز مبهم است ؛ یک تعبیر آن این است که " آنچه آنها درباره اش بحث می کردند این بود که چه چیز باعث رنجش احمد شده است " و دیگری اینکه " موضوع بحث آنها باعث رنجش احمد شده بود ". در هر دو تعبیر، دو جمله ی ساده تر در زیر بنای این جمله قرار می گیرد ولی نحوه ی تلفیق آنها و گشتارهایی که روی آنها عمل می کند در هر تغییر متفاوت است .

تعبیر اول

جمله های ژرف ساختی :

چیزی احمد رارنجانیده بود چیزی موضوع بحث آنها بود

گشتار اول تلفیق دو جمله : چیزی (چیزی احمد رارنجانیده بود) موضوع بحث آنها بود

گشتار دوم حذف " چیزی " فاعل جمله ی دوم : (چیزی احمد رارنجانیده بود) موضوع بحث آنها بود

گشتار سوم تبدیل " چیزی " ، " آنچه " آنچه احمد رارنجانیده بود موضوع بحث آنها بود .

بدین ترتیب : پس از حذف " چیزی " که فاعل جمله ی اصلی است ، جمله ی " آنچه احمد رارنجانیده

بود " به جای آن در مقام فاعل می نشیند .

تعبیر دوم

جمله های ژرف ساختی :

چیزی احمد رارنجانیده بود چیزی موضوع بحث آنها بود

گشتار اول تلفیق دو جمله :

چیزی موضوع بحث آنها بود + چیزی احمد رارنجانیده بود

گشتار دوم هدف فاعل جمله ی دوم ، "چیزی "

چیزی موضوع بحث آنها بود + احمد رارنجانیده بود

گشتار سوم تبدیل فاعل جمله اول به " آنچه "

آنچه موضوع بحث آنها بود + احمد رارنجانیده بود

گشتار چهارم جابجایی خبر (گزاره) جمله ی اول :

آنچه احمد رارنجانیده بود موضوع بحث آنها بود.

یک دسته ی دیگر از جمله ها آنهایی هستند که از نظر روساخت شکل دستوری یکسانی دارند از نظر دستور سازه ای نیز یکسان تنظیم در طبقه بندی می شوند ، ولی در واقع به طور متفاوت تعبیر و فهمیده می شوند .

مثلاً : رفتن حسن بی مورد بود بردن حسن بی مورد بود

در تقطیع سازه ای در قشر اول ، هر جمله به دو جزء نهاد و گزاره تقسیم می شوند . نهاد هر یک از دو جمله " رفتن حسن " و " بردن حسن " از یک گروه اسمی تشکیل شده که ساخت آن مضاف و مضاف الیه است و مضاف نیز در هر دو مصدر است . تا اینجا همه چیز این دو جمله از نظر روساخت به هم شباهت دارد . ولی وقتی به روابط ژرف ساختی آنها نگاه می کنیم متفاوت ها آشکار می شود . در زیر ، روابط ژرف ساختی در هر جمله نشان داده می شود .

جمله اول :

جمله های ژرف ساختی : حسن رفت این بی مورد بود

گشتار اول تلفیق دوجمله : این (حسن رفت) بی مورد بود

گشتار دوم حذف زمان درجمله ی اول (تبدیل به مصدر) : این (حسن رفتن) بی مورد بود

گشتار سوم جابجا کردن فعل وفاعل درجمله کامل ووارد کردن ، اضافه : این (رفتن است) بی مورد بود

گشتار چهارم حذف " این " : رفتن حسن بی مورد بود

بدین ترتیب می بینیم که باکمک گشتار اول و دوم ، جمله ی ژرف ساختی اول جانشین فاعل جمله ی ژرف ساختی دوم می شود .

جمله دوم

جمله های ژرف ساختی : حسن رابردند این بی مورد بود

گشتار اول تلفیق دوجمله : این (حسن رابردند) بی مورد بود

گشتار دوم حذف زمان درجمله ی اول (تبدیل به مصدر) : این (حسن رابردن) بی مورد بود

گشتار سوم جابجا کردن فعل وفاعل درجمله ی اول ووارد کردن "اضافه " : این (بردن حسن را) بی مورد

بود

گشتار چهارم حذف نشانه ی "را" ، این (بردن حسن) بی مورد بود

گشتار پنجم حذف "این " : بردن حسن بی مورد بود

ازمقایسه ی این دونمودار معلوم می شود که ژرف ساخت این دوجمله یکسان است نیست ، درژرف ساخت جمله ی اول " حسن " فاعل است درحالیکه درژرف ساخت جمله ی دوم مفعول می باشد . باوجود این ، پس ازانجام گرفتن گشتارهای لازم ، روساخت هر دوجمله یکسان آنها ، بلکه به تبعیت ازژرف ساخت متفاوت آنها رامتفاوت تعبیروادراک می کنند (همان ، ۱۱۵ - ۱۲۳)

۸-۱-۲- جنبه ی زایشی زبان

یکی دیگر از ویژگی های مهم زبان انسان جنبه ی زایشی یا علاقه ی آن است . به این معنی که می توانند از تعدادی محدود واژه تعدادی نامحدود جمله بسازند اگرچه زبانشناسان قبل از چامسکی جنبه ی زایشی زبان را کنار نگذاشته بودند ، ولی به ندرت اتفاق افتاده بود که به این خصوصیت زبان صریحاً اشاره کرده باشند و از این مهم ترین که سعی کرده باشند برای آن توجیهی ارائه کنند در واقع چامسکی است که روی جنبه ی زایشی زبان انسان به عنوان برجسته ترین ویژگی آن انگشت می گذارد و توجه زبانشناسان و روانشناسان را به اهمیت آن جلب می کند چگونه است که یک نفر می تواند صدها هزار بلکه میلیون ها جمله ی تازه در زبان خود بگوید و درک کند بدون اینکه قبلاً آنها را عیناً از کسی یاد گرفته باشد ؟ در ظاهر این مطلب پیش پا افتاده ای به نظر می رسد که احتیاج به توجیه ندارد ، ولی پیش پا افتادگی به این علت است که این امر آن چنان برای ما عادی است که به فکر توجیه آن نمی افیم (همان ، ۱۲۵)

چامسکی برای توجیه این امر زبان را با نظام دهی اعداد مقایسه می کند و آن را نظامی نامحدود می نامد او همچنین بین " کش " و " توانش " " زبانی فری می نهند " برای مطالعه ی بیشتر ---- (باطنی ، نگاهی تازه به دستور زبان ، ۱۱۰ - ۱۵۲)

۸-۲- نظریه ی مقوله و میزان هالیدی :

این نظریه در مکتب زبان شناسی انگلستان از همه نظریه ها شناخته تراست و اساس کار بیشتر زبان شناسان در آن کشور است . این نظریه را در آمریکا بیشتر به نام نظریه ی مقولات می شناسند ، ولی در انگلستان بیشتر به نام **scale and category** معروف است که ما آن را " مقوله و میزان " ترجمه می کنیم . این نظریه بوسیله ی ام . ا . کی . هالیدی استاد زبان شناسی دانشگاه لندن عرضه شده است و به میزان وسیعی از نظریات جی . آر . فرث زبان شناس فقید انگلیسی متأثر است . ما در اینجا فقط به طرح کلی این نظریه می پردازیم .

طبق این نظریه همه ی زبان های جهان از امواج صوتی در گرفتار ، و از نشانه های دیداری در نوشتار ، بعنوان ماده ی اولیه استفاده می کنند تا درباره ی جهان بیرون و دریافت انسان از آن بحث کنند . زبان های مختلف به طور متفاوت بین ماده ی اولیه خود و جهان بیرون رابطه برقرار می کنند ، یعنی طرح ها و الگوهای متفاوتی بر ماده ی اولیه تحمیل می نمایند . (برای مطالعه ی بیشتر ---- توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی ، محمد رضا باطنی)

بنام خدا

ابعاد تحول زبان همراه با روش های علمی واژه گزینی

زبان صورت واحد و ثابتی ندارد زیرا زبان امری اجتماعی است و در جوامع بشری به عنوان وسیله ای برای برطرف کردن نیاز افراد جامعه به برقراری ارتباط بایکدیگر و تفهیم و تفاهم به کار می رود و هم چنانکه می دانیم هر جامعه همانند موجود زنده ای پیوسته دستخوش دگرگونی و تحول است و هر تغییر و تحولی که در جامعه حاصل شود به ضرورت نیازهای آن جامعه را دگرگونه می سازد و این دگرگونی به ناچار در تغییر و تحول زبان نیز تاثیر و دخالت به سزایی دارد .

تغییرات زبان تصادفی و اتفاقی نیست ، بلکه تابع قوانین و قواعد معینی می باشد به همین دلیل باینکه هر زبانی از صورت اصلی خود بسیار دور شده است ، می توان رابطه آن را با اصل و بازبان های دیگر که از آن منشعب شده اند تشخیص داد (باقری ، ۱۳۹۱ : ۱۷)

پس هر زبانی در هر زمان در حال تحول است و از جهات مختلفی تغییر می کند . آواها و شیوه ی ترکیب آنها با وضع بیشتر تفاوت می کند و آواهای جدید با قوانین واج آرایبی نوینی در زبان معمول می گردد . همچنین در گذر زمان الفاظی مهجور مانده ، واژه هایی جدید جایگزین واژه های کهن می گردد و نیز الفاظی نوین که بر معانی جدیدی دلالت دارد ، رایج و متداول می شود ، طرزهای نو در ساختمان جمله و عبارت ایجاد می شود به طور کلی صورت قدیمی زبان رفته رفته رواج می افتد تا یکسره فراموش شود (همان : ۱۹)

برای دریافتن علل تحول زبان و انواع این تحول توجه به دو نکته لازم است : یکی این که زبان امری اجتماعی است یانه عبارت دیگر زبان ابزاری است که برای برآوردن حاجتی اجتماعی به کار می رود و آن رابطه یافتن افراد اجتماع بایکدیگر و بیان و ادراک امور مشترک اجتماعی است . بنابراین هرگونه تغییر و تحولی که در اجتماع حاصل شود طبعاً حاجات جامعه را نیز دگرگون می کند و این تحول ناچار در تغییر ابزاری که با حاجات اجتماعی ارتباط دارد موثر است از اینجاست که در طی زمان الفاظی از بین می رود و الفاظی تازه که بر معانی جدید دلالت می کند رایج و متداول می شود " برگستوان " که نوع زره روی اسب هنگام جنگ بوده است ، امروزه متروک است زیرا که مفهوم و مصداق آن در زندگی امروز وجود ندارد اما " راه آهن " و " هواپیما " و ... به معنای امروزی و " ماهواره " الفاظ تازه ای است که در زمان فارسی یک قرن پیش وجود نداشتند زیرا که مفهوم و مصداق آن در میان نبوده است .

دیگر آنکه این رابطه اجتماعی که وسیله زبان و گفتار حاصل می شود مستلزم کوشش و صرف نیروی عضلانی است . سخن گفتن کاری است که به وسیله ذهن و اندام های گفتار و عضلات انجام می گیرد و مانند هر کار دیگر ذهنی و بدنی موجب " خستگی " می شود انسان به طبع مایل است که تامی تواند برای حاصل کردن نتیجه منظور کمتر بکوشد ، یعنی تا حد امکان از خستگی بکاهد . اما البته این گریز و پرهیز از کوشش تا آنجا گسسته تره می شود که به حصول فرض زیان نرسانند (ناتل خانلری ۱۳۷۴ : ۷۷ - ۷۶)

تحول تاریخی زبان فارسی :

فارسی که زبان رسمی ماست دنباله ی طبیعی و تحول یافته فارسی باستان است و تاکنون سه دوره مهم تحولی راپشت سر گذاشته ، این زبان در جریان تحول خود در هر دوره از جهات مختلفی دگرگون شده است از جهت اصوات و واجها ، از نظر نظام زبانی یادستگاه صرفی و نحوی و از حیث واژگان و بارهای مضایی آنها (باقری ، ۱۳۹۱ : ۲۵)

تحول تاریخی اصوات و واج های فارسی در طور سه دوره

قبل از بررسی این تحول ابتدا باید بالقبای آوانگار آشنا شد زیرا بالقبای معمول نمی توان گونه درست تلفظی واژه های فارسی را در سه دوره تاریخی نشان داد این القبا به ترتیب زیر است :

$$U = او / I = ای / e = ا / o = ا / a = ا$$

این علایم مخصوص مصوت های کوتاه است و براس نشان دادن کشیدگی مصوت ها بالای هر یک از علایم خطی کوتاه کشیده می شود آ = ا / a = (کشیده) / o = ا / (کشیده) e = ای / (کشیده) = i / او (کشیده) = u

در زبان های ایران باستان مصوتی وجود داشت که در تحول از دوره باستان به میانه به مصوت های دیگر بدل شد، براس نشان دادن این مصوت که اصطلاحاً واکه (بی رنگ) خوانده می شود از علامت " o " استفاده میشود و نشانه هایی که برای نوشتن صامت ها به کار می رود عبارتند از :

/ h	= ه / c	= چ / j	= ج / t	= ت / p	= پ / b	= ب
/ z	= ژ / z	= ز / r	= ر /	= ذ / d	= د / x	= خ

س = s / ش = / غ = ف / = k / گ = /
 ل = l / ا = م = n / ن = v / ی = y / همزه = /

در زبان های باستانی ایران صوتی وجود داشت که به هنگام ادای آن نوک زبان میان دندان ها قرار می گرفت و صدایی همانند (h) زبان انگلیسی داشت در الفبای آوانگار این صورت را با علامت (A) نشان می دهند در رسم الخط فارسی جدید گاهی برای نشان دادن این صوت از حرف (ث) استفاده می شود (باقری ۹۱: ۲۵-۲۶)

تحولات صوتی زبان فارسی :

مختصات کلی دگرگونیهای صوتی فارسی ازدوره ی باستان به دوره های میانه و جدید رامی توان به شرح زیر خلاصه کرد :

- ۱- حذف مصوت های پایانی
 - ۲- حذف هجای پایانی
 - ۳- تبدیل آواگروه ها به یک مصوت کشیده
 - ۴- حذف برخی از واجهای سازنده ی واژه برای ساده تر شدن تلفظ آنها
 - ۵- حذف یکی از دو صامت آغازین در برخی از گروه های صوتی
 - ۶- بیرون رفتن برخی از اصوات از زبان و جایگزین شدن اصوات دیگر به جای آن ها
 - ۷- تبدیل برخی از واج ها به واجهای دیگر
 - ۸- اینک بررسی و توضیح هریک از موارد یاد شده :
- ۱- بارزترین ویژگی صوتی فارسی باستان این بود که اغلب واژه ها به مصوت ختم می گردید و آشکارترین تحول صوتی زبان ازدوره باستان به دوره میانه حذف همین مصوت های پایانی است مانند :

(فارسی باستان) (فارسی میانه) (فارسی جدید) (ماه)

- ۲- تحول صوتی دیگر زبان فارسی ازدوره باستان به دوره میانه که موجب آسانی تلفظ این زبان شد ، حذف هجاهای پایانی کلمات بود مانند :

(فب) (فم) (فن) (مرد)

۳- یکی از تحولات مهم دستگاه آوایی زبان فارسی ازدوره باستان به دوره میانه و جدید از بین رفتن " آوا گروه ها " است در دوره باستان دو آوا گروه وجود داشته است یکی (ai) که معادل آن در زبان اوستایی (ae) است این آوا گروه در دوره میانه به صورت کشیده (e) و در دوره جدید به صورت کشیده (I) بدل می شود مثل :

(فب) (فم) (فن) (دیو)

یکی دیگر از آوا گروه های فارسی باستان (au) است که معادل اوستایی آن (ao) است . این آوا گروه ها در دوره میانه بدل به مصوت کشیده (o) و در دوره جدید به (U) می گردد . مثل :

(فب) (فم) (فن) (دروغ)

۴- یکی دیگر از دگرگونیهای صوتی زبان ازدوره باستان به میانه آنست که گاه یک یا چند واج از یک واژه حذف می شود مانند :

(فب) (فم) (فن) (کشور)

۵- در فارسی باستان برخی از واژه ها با درصامت (xs) و یا (fs) آغاز می شد در تحول صوتی ازدوره باستان به میانه ، صامت نخستین این خوشه های صوتی حذف می شود . مثل :

(فب) (فم) (فن) (شب)

۶- از جالب ترین تحولات این است که صوت (A) که در فارسی باستان بود در دوره میانه به کلی از زبان خارج می شود و به جای آن یا (t=t) به کار می رود مثل :

(فب) (فم) (فن) (شاه)

۷- مهمترین دگرگونی آوایی در تحول فارسی ازدوره باستان به دوره های بعدی تبدیل واجها به یکدیگر است به طوری که همه اصوات زبان ، اعم از صامت یا مصوت ، در طول تاریخ هر کدام به چندین صورت دیگر بدل شده اند مثل صوت (چ)

(فب) (فم) (فن)

(باقری، ۱۴۴: ۱۳۹۱-۱۲۶)

۱- قب = فارسی باستان / قم = فارسی میانه / فن = فارسی نو (جدید)

مهمترین تحولات آوایی زبان فارسی ازدوره میانه به دوره جدید (تحول واگ ها)

۱- حذف:

حذف برخی ازواج ها که ممکن بود درمواضع مختلف یعنی آغاز، میان وپایان واژه ها رخ دهد

حذف پایانی مانند: (قم) padasn (فن) padas (پاداش)

حذف میانی مانند: (قم) ataxs (فن) atas (آتش)

حذف آغازی مانند: (قم) شرشی (فن) vam (دام)

۲- افزایش:

برخی ازقواعد واج آرایی فارسی ازدوره میانه به دوره جدید تغییرکرده است ازآن جمله، روا نبودن

دوصامت درآغاز کلمه می باشد هم چنانکه دردوره میانه واژه های بسیاری بادوواج صامت آغاز میشوند که طبق قاعده، درفارسی جدید بین دوصامت آغازی یک مصوت افزوده می گردد. مانند:

(قم) spah (فن) sepah (سپاه)

۳- قلب:

باعث آسان تر تلفظ شدن واژه ها می شود. قلب سعی جابجایی واج ها

(قم) hargiz (فن) hargiz (هرگز)

۴- ادغام:

تبدیل دوواج به واج سومی که برخی ازویژگیهای هردوواج قبلی را دارد مانند:

dunbavand damavand (دماوند)

تحول سه واج (p = پ) (t = ت) (k = ک) است این سه صامت انسدادی بی واک هستند و مخرج های آنها لبی ، دندانی ، پسکامی است هر زمان در کنار مصوت و یا صامت های " n = ن " " r = ر " قرار بگیرند تبدیل به فرم واکدار می شوند . یعنی (پ ---- ب) و (ت ---- د) و (ک ---- گ) تبدیل می شود

(فم) sap (فن) sab (شب)

(فم) dantan (فن) dandan (دندان)

(فم) sokant (فن) sogand (سوگند)

البته بحث در چگونگی تحول واک ها از وقتی صورت علمی یافت که دانشمندان ، اسناد موجود از صورت های مختلف یک زبان را در طی زمان های متوالی مورد مطالعه قرار دادند و همچنین به رابطه خویشاوندی میان بعضی از زبانها پی بردند و اجزای ساختار زبانهایی را که باهم از یک خانواده بودند یعنی همه از اصل واحدی منشعب شده بودند را باهم مقایسه کردند (خانلری ۱۳۷۴ : ۸۳)

تغییر و تحول یک واک ناگهان و به طریق اتفاق و انفراد روی نمی دهد بلکه غالباً نتیجه ی تمایلی عامل در یک عصر یا یک دوره از تاریخ زبان است .

هر زبانی در حال تحول دائم است و در هر زمان آمادگی خاص برای دگرگونی دارد که زمینه ی آن از زمانهای پیش فراهم شده است و این دگرگونی در طی مراحل متوالی انجام می گیرد .

پس آنچه قاعده یا " قانون تحول واک ها " خوانده می شود ثبت و بیان صورت صریح تغییری است که در هر یک از واک ها در دو دوره شخص از تاریخ یک زبان روی داده است و نتیجه قطعی تمایل هایی است که در فاصله ی میان این دو دوره وجود داشته و موثر بوده است (خانلری ۱۳۷۴ ، ۸۶ - ۸۳)

تاریخ تحول نظام یادستگاه صرفی و نحوی زبان فارسی

آنچه تحول صرفی خوانده می شود تغییر ساخت کلمات است ، یعنی صیغه های صرف اسم و صفت و فعل و انواع دیگر دیگر کلمه بیشتر کلماتی که در غالباً زبانها به کار می رود شامل اجزای مختلفی است . جزء اصلی هر کلمه " ماده " آن است که معنی خاص کلمه را در بر دارد اما غالباً اجزای دیگر به این جزء اصلی می پیوندند که نوع کلمه را از حیث اسم یا فعل یا جزآن بودن ، یا رابطه کلمه را با شخص و زمان و عدد (مفرد ، مثنی ، جمع) و در بعضی از زبانها جنس (مذکر ، مؤنث ، خنثی) بیان می کند . (خانلری ۱۳۷۴ : ۸۸)

زبان فارسی باستان به استناد متونی که باقیمانده از حیث ساختمان و رابطه صرفی و نحوی ، یکی از پیچیده ترین دستگاه های زبانی بوده و کثرت شکل های ناشی از ساخت های گوناگون صرفی و نحوی ، آنرا به صورت زبانی کاملاً ترکیبی و دشوار در آورده و بود . در حالی که در فارسی جدید یکی از تحلیلی ترین و ساده ترین زبانهای خانواده هندواروپایی است که بازمانده ی همان زبان پیچیده و دشوار فارسی باستان است (باقری ، ۹۱ : ۱۶۱)

ساخت دستوری فاری باستان

زبان فارسی در دوره باستان زبان ترکیبی بود یعنی ساخت و مشخصات ظاهری هر کلمه بروی زنجیر گفتار معرف موقعیت صرفی و نحوی کلمه بود و لاحقاً های پایانی و اجزای صرفی سازنده کلمات ، نشانه های دستوری بودند که موجب شناسایی نقشهای صرفی و نحوی هر کلمه می شوند ، از این روش ساخت نقش دستوری کلمات از روی شکل ظاهری آنان میسر بود ، به عبارت دیگر ترکیب صوری واژه ها نقش دستوری آنها را مشخص می کرد .

اسم در فارسی باستان از نظر شمار سه صورت (مفرد ، مثنی ، جمع) و از نظر جنس (مذکر ، خنثی ، مؤنث) بود . بدین ترتیب یک اسم به اعتبار جنس و شمار به ۹ صورت متفاوت صرف می شد و ۸ حالت نیز داشت که نقش نحوی کلمه را در جمله مشخص می کرد . سه هرسم یک جزء ثابت و چند جزء صرفی داشت که به صورت لاحقاً های پایانی برای دلالت بر یکی از صورت های یاد شده افزوده می گشت ، به طور کلی چون یک اسم می توانست به اعتبار جنس و شمار ۹ صورت صرفی داشته باشد و هر یک از آن صورت ها به اعتبار حالت های ۸ گانه نحوی به اشکال مختلف درآمد ، در فارسی باستان امکان صرف یک اسم در ۷۲ صورت صرفی وجود داشت (باقری ، ۹۱ : ۱۶۲ - ۱۶۱)

و حالت های هشت گانه اسم در فارسی باستان ۱- حالت نهادی یا فاعلی ۲- حالت مفعولی ۳- حالت وابستگی یا اضافی ۴- حالت ندایی ۵- حالت متمم "ازی" ۶- حالت متمم "بایی" ۷- حالت متمم "به الی" ۸- حالت متمم "دری" البته ۴ حالت آخر را مفعول با واسطه نیز می نامند، زیرا متمم هایی هستند که با واسطه ی حروف اضافه ای که پیش از آنها می آید مشخص می شوند این حالت ها معادل مفعول منه، مفعول معه، مفعول به و مفعول فیه عرفی هستند.

همچنین اصوات پایانی کلمات (صامت و مصوت) در نوع اجزای صرفی دخالت داشتند و در لاقه های صرفی به اقتضای صوتی که در پایان ریشه ظاهر می شد، تغییراتی حاصل می گشت.

مثلاً واژه (مرد - martiya) که مفرد، مذکر و محتوم به a است در کتبه ها حالت های زیر دیده میشود:

حالت نهادی : martiya / حالت مفعولی : martiyam / حالت اضافی : martitahya

حالت ندایی : martiya / حالت متمم ازی : martiyat / حالت متمم بایی : martiya/

حالت متمم دری : martiyai

از همین کلمه به صورت جمع اشکال زیر بازمانده است .:

حالت نهادی : martiya / حالت مفعولی : martiya / حالت اضافی : martiyanam

حالت متمم بایی : martiyaibis / حالت متمم دری : martiyaisuva

امامهم ترین تحول در زبان فارسی دوره باستان به دوره ی میانه ازیین رفتن " سیستم حرف اسامی " بود و ساختمان زبان فارسی به طرز بسیار شگفت آوری ساده شده بود و اسم از نظر شما فقط دو حالت " مفرد و جمع " را داشت . بنابراین از دوره میانه به بعد برای شناخت حالت های نحوی یک کلمه باید به روابط آن با واژه های دیگر که در جمله وجود دارد توجه نمود و با تحلیل روابط اجزای موجود در زنجیر گفتار نقش دستوری واژه را تعیین کرد . ازیین روزبان فارسی در دوره میانه و جدید جزو زبانهای تحلیلی محسوب می شود . تبدیل زبان از صورت ترکیبی به صورت تحلیلی ، مهم ترین تحول تاریخی است که

در ساختمان این زبان از دوره ی باستان به دوره میانه و جدید روی داده است . البته این تبدیل و تغییر در طول سالیانی دراز و طی مراحل چند صورت گرفته است . (باقری ۹۱ : ۱۶۶ - ۱۶۴)

پس از انقراض دودمان هخامنشی و تسلط یونانیان بر ایران و در طول حکومت سلوکیان تا زمان روی کار آمدن اشکانیان ، زبان فارسی دستخوش درگرگونی هایی شده است و مراحل تحول را گذرانده اما هیچ شاهد و مدرکی برجای نمانده است ازین رو این فاصله زمانی سه قرنی را " حلقه گمشده " یا " دوران تاریک " در بررسی های زبان فارسی می دانیم (باقری : ۹۱ : ۱۶۶)

اما موجباتی که در تغییر سات صرفی کلمه وجود دارد و بیشتر کسان بی آنکه در زبان شناسی تخصصی داشته باشند به آنها توجه می کنند دونوع است . ۱- قیاس ۲- تبدیل کلمه ای مستقل به یک جزء صرفی

۱- قیاس : یعنی یکی از صیغه های صرفی از روی قالب صیغه دیگر بنا شود بسیاری از کودکان دراز زبان آموختن ، یازبان بازکردن یکی از صیغه های قعل رابی آنگه از بزرگترها شنیده باشند از روی شیغه ی دیگر به قیاس می سازند مثلاً کودک از پدر و مادر صیغه های مضارع " می پزم " را می آموزد و صیغه ی ماضی این فعل را از روی قیاس به صورت " پزیدم " و " پذیری " می سازد یا بلعکس .

همه صیغه های مرتب کلمات را در هر زبانی می توان " قیاسی " خواند . زیرا که از روی قالب های موجود و مطابق با دستگاه صرفی زبان ساخته شده اند اما معمولاً این صیغه هایی مرتب همانها هستند که با رسم و عادت ایهل زبان هم مطابقت دارند بنابراین آنچه از گویندگان شنیده و آموخته می شود با اصول و قواعد نیز تطبیق می کند مثلاً " می خورم و " خوردم " کاملاً قیاسی است یعنی ماده ی فعل در هر دو صیغه " خور " است و در دومی جزء " د " که نشانه ی ماضی است ماده افزوده شده است اما در همین حال ، ساختمان قیاسی این دو صیغه با آنچه از طریق گفت و شنود می آموزیم نیز مطابقت دارد پس " سماعی " نیز هست .

اما گاهی قیاس و سماع باهم تعارض دارند یعنی صیغه ای که در گفت و شنود به کار می رود بازمانده حالت زبان در دوره های گذشته آن است و صیغه ی قیاس از روی آن ساخته می شود صورت جداگانه پدید می آورد که بهتر است به آن " بدعت قیاسی " گوئیم مثلاً " خفتن " ماده این کلمه در اوسایی به صورت " خوفنه " وجود دارد صیغه ی مختلف آن " خفتم " ، " خفتی " ، " خفت " و ... در آمده

است اما در صیغه مضارع ماده کلمه که از جزء (ت) خاص ماضی عاری بوده به حکم قواعد تحول زبان به صورت خواب **xab** درآمده، سپس صیغه های ماضی به قیاس از روی صیغه مضارع به صورت های " خوابیدم "، " خوابیدی " و... ساخته شده است و این صیغه قیاسی نوساخته در فارسی رایج امروز غلبه کرده و جای صیغه های ماضی " خفتم، خفتی و... " را گرفته است. (خانلری، ۱۳۷۴: ۹۲، ۹۱)

۲- نوع دوم اینکه کلمه ای خاص و مستقل از مقام خود تنزل کند و شمایه صورت جزء صرفی به کار رود مثل " ام، ای، است، ایم، اید، اند " است این کلمه از ماده ی کهن زبان آریایی یعنی **ah** بع معنی بودن و وجود داشتن مشتق شده اند در فارسی باستان کلمه **ahmiy** یعنی " هستم " و **aham** یعنی بودم در فارسی دری چون می گوئیم " من در خانه ام " کلمه " ام " یعنی هستم اما در جمله " من به خانه آمده ام " دیگر استقلال به کلی از میان رفته و " ام " تنها به عنوان یک جزء صرفی در ساختمان صیغه ی ماضی نقلی به کار آمده است.

این دو امر اساس پیدایش و ساخته شدن صیغه های صرفی تازه شمرده می شود و اگر چه در هر مورد خاص ممکن است جزئیات متفاوت باشد اما اصول همچنان ثابت است (خانلری، ۱۳۷۴، ۹۲)

تحولات نحوی در زبان

تحولات نحوی غالباً نتیجه تحمل واک ها و تحول ساخت کلمه هاست. در فارسی باستان بر حسب عملی که در جمله انجام می داد صرف می شد یعنی برابر آنکه کلمه ای در جمله فاعل یا مفعول یا مضاف الیه یا مفعول به و جزآن واقع می شد ساخت آن تغییر می کرد این تغییر ساخت که حالت نحوی کلمه خوانده می شود خود رابطه ی کلمات را بایکدیگر در جمله مشخص می ساخت و نشانه و علامت دیگری برای دریافت مراد گوینده و نویسنده لازم نبود.

مثلاً کلمه ی " مرد " در فارسی باستان. این کلمه در فارسی دری تنها به دو صورت مفرد و جمع است اما در سنگ نوشته های هخامنشی از حیث عدد وجه (مفرد، مثنی، جمع) داشته و در هر یک از این وجوه به حسب مقام آن در جمله صورت های صرفی گوناگون می پذیرفته است از آن جمله تنها وجه مفرد آن:

حالت ندا: **martiya** ؟ در حالت فاعلی: **martiya** / حالت اضافه: **martita**

حالت مفعولی : *martiya* / حالت مفعول فیه : *martiyai* می شده است این تغییر ساخت یابه عبارت دیگر صرف کلمه ، مقام آن رادر جمله و رابطه ی کلمات رابایکدیگر معین کرده است یعنی کلمه درهر جای جمله قراری گرفته مقام نحوی آن مشخص بوده است . اما پس ازآنکه بر اثر تحول واک ها جز آخر کلمه از تلفظ ساقط شده ودر نتیجه آن صورت های گوناگون صرفی به صورت واحدی تبدیل یافته دیگر این وجه تشخیص از میان رفته است (خانلری ، ۱۳۷۴ : ۹۳)

برای آنکه در فهمیدن و فهماندن دشواری پیش نیاید عوامل دیگری رانیز در زبان مورد استفاده قراردادند یکی از این عوامل " ابزار جمله سازی " یا حرفهای اضافه و ربط است . اینها معانی مستقل ندارند ، تنها رابطه و نسبت کلمات رادر جمله بیان می کنند رابطه مالکیت اختصاص و نظایر آنها در زبان فارسی ازدوره میانه به بعد بامصوت " ث " = کسره اضافه بود این شیوه ی ارتباط " اضافه " یا " نسبت " نامیده می شود مثل (کارپن) که البته این طرز بیان حالت اضافی در فارسی میانه و جدید از یک ساختمان فارسی باستان گرفته شده است در فارسی باستان برای بیان مفهوم (لشکر من) دوروش بوده است ۱- واژه (من) اضافه الیه است و آن رادر حالت اضافی به کار می بردند *mana kara* (کار به معنای لشکر و سپاه) معنی تحتی اللفظی : (از آن من لشکر)

یاجای مضاف و مضاف الیه را تغییر داده و میان آن ضمیر وصول (*hya*) می آوردند *kara hya mana* (لشکر که از آن من است) این شیوه رایج تر به دوره های بعد نیز رسید . بازمیان رفتن لاحقه های پایانی ، نشانه های حالت اضافی از واژه های (کار) (من) حذف شد و وظیفه بیان این حالت به موصول *hya* منتقل شد *hya* ازده جزء تشکیل شده *ha* = علامت اشاره / موصول = *ya* و تکواژ *hya* بر اثر تحول آوایی زبان صورت (*h* آغازی) حذف می شود و *ya* تبدیل به یک مصوت کشیده (ث) می شود پس *hya* ---- *e* و در زبان فارسی ازدوره میانه به بعد نقش بیان حالت اضافه به این مصوت واگذار می گردد .

و چون در فارسی جدید به مصوت (*e*) کسره نیز می گویند این تکواژ به نام " کسره اضافه " کسره یا علامت اضافه در زبان فارسی میانه و جدید نشانه ی حالت اضافی است در واقع همان ضمیر موصول یا حرف ربط است که پس از افتادن لاحقه صرفی از پایان اسم ، وظیفه بیان حالت اضافی از اسم به این ضمیر موصول منتقل شده است *hya ya e* (باقری ، ۱۳۹۱ ، ۱۶۸ - ۱۶۷)

عامل دیگر ترتیب اجزاء جمله است درهنگامی که ساخت کلمه خود یکی از انواع رابطه ی آن راباجزاء دیگر از قبیل فاعلی و مفعولی و جزاینها نشان می داد دیگر تقدیم و تاخیر اجزاء جمله در معنی آن تاثیری نداشت .

مثال این معنی آنکه کلمه **parsa** به معنای پارس یا پارسی به این صورت در هر جای جمله چه مقدم بر اجزای دیگر و چه موخر واقع می شد فاعل یا مسمندالیه بود . اما همینکه جزء صرفی آخر کلمه از میان رفت و از صیغه های متعدد و مختلف صرف کلمه تنها یک صورت باقی ماند دیگر ساخت کلمه نشانه ی نوع رابطه ی آن با کلمات دیگر جمله نیست بنابراین ترتیب اجزاء جمله خود یکی از نکات است که مقام هر کلمه و رابطه ی آن رابا کلمات دیگر بیان می کند در جمله :

همسایه دختر دارد دختر همسایه دارد

یا : چوپان دنبال گوسفند می رود گوسفند دنبال چوپان می رود .

با آنکه اجزاء یعنی کلماتی که جمله از آنها ترکیب شده ، با هم یکسان هستند به سبب نظم و ترتیب کلمات در هر یک از دو مورد دو مفهوم مختلف رایبان می کنند (خانلری ، ۱۳۷۴ : ۹۴)

رابطه مفعولی

در فارسی باستان با افزوده شدن لاحقه های صرفی به پایان اسم نشان داده می شود در دوره میانه با از بین رفتن سیستم صرف اسمی ، حالت مفعولی واژه یا از روی رابطه ی هم نشینی و ایژه ها بر روی زنجیر گفتار و ساخت جمله مشخص می شد مانند اسب آوردند یا هورامزدا (هرمن رای بیوژند-----هرمز را دویمن رابکشد)

در فارسی جدید برای نشان دادن حالت مفعولی از (را) استفاده می کنند . تکواژ (رای) که گونه دیگر آن (را) می باشد دوشادوش مفهوم گرامری خود در دستگاه زبان دارای مفهوم و معنی خاصی است این کلمه " سبب " ، " علامت " ، " توجه " ، " نظر " معنی می دهد این تکواژ یعنی (رای = را = همان radiy است در مفهوم " به خاطر " ، " به سبب " صورت اصلی این واژه rad است که در حالت متمم دری به صورت radiy صرف می شود با حذف لاحقه صرفی (iy) به صورت (rad) در آمده است و با تبدیل (d) به (y) بدل به (ray = رای) شده است .

درفارسی جدید بایک دگرگونی آوایی بعدی (y) از آن حذف شده است .

radiy ard ray Ra

تحول الفاظ و معانی :

تنها واک ها ، یا اصوات ملفوظ هر زبان و ساخت کلمات و شیوه ی ترکیب جمله نیست که دستخوش تحول و تغییر است ، بلکه خود الفاظ نیز در طی زمان تبدیل می شوند یا در معانی دیگری به کار می روند تبدیل الفاظ عبارتند از متروک شدن بعضی از کلمات و پیدایش کلمات تازه . اما متروک شده کلمات بیشتر نتیجه ی عوامل اجتماعی است تحولی که در وضع زندگی و آلات و ابزارهای متداول در هر جامعه حاصل می شود یا تغییراتی که در سازمان اجتماعی و روابط میان افراد یک جامعه رخ می دهد موجب می شود که بعضی از الفاظ حاکی از معانی منسوخ ، دیگر به کار نیاید و ناچار فراموش و متروک شود .

اصطلاحات باژ ، برس ، امشاپسند ، میزشن و دهها کلمه ی دیگر را که مربوط به دین زرتشت است ایرانیان مسلمان نمی شناسند و هرگز به کار نمی برند در فارسی امروز اصطلاحات اداری دیوان عرض ، دیوان برید ، صاحب برید و کلمات بیلک ، فتراک ، برگستوان و... از آلات جنگ و ابزار سواری براسب که در دوران سامانیان و غزنویان معمول بود یکسره متروک است . یاسا تمغا ، یورت ، اغروق اصطلاحات مفعولی که مدتی نزدیک به دو قرن در امور لشکری و کشوری این سرزمین معمول بود فراموش و منسوخ است .

کلمات جبه ، موزه ، کلیجه ، ارخالق ، سرداری است که نام لباس های متداول در این کشور بوده و چون آن نوع جامه ها متروک مانده نام آنها هم فراموش شده است .

این گونه از کلمات را که تنها در یک دوره از تاریخ هر ملتی معمول بوده و پس متروک و فراموش شده است " کلمات تاریخی " می نامند . علت دیگر متروک شدن بعضی از الفاظ اعتقادات دینی یا موهومات و خرافات یا آداب اجتماعی است در بسیاری از جوامع بشری برای الفاظ خاصیت و اثر جادویی قایل هستند و ازین رو گمان می برند که ذکر نام موجودهای زیان آور یا چیزهای شوم موجب حضور آنها یا گریبانگیر شدن نحوست آنها خواهد شد به این سبب از ذکر نام این گونه چیزها و امور پرهیز می کنند و آنها را به نامهای کنایه آمیز می خوانند تا آنجا که کلمه ی اصلی ممکن است یکسره فراموش شود " گاهی نیز احترام و قدر بسیار برای چیزی یا امری موجب احتراز از ذکر نام آن می شود . مثلاً در نواحی

مختلف ایران از ذکر نام " جن " خصوصا " هنگام شب پرهیز می کنند و آن موجود را " از مابهران " یا " اونا " یا " اندرا " می خوانند

از دیگر علت های اجتماعی متروک شدن بعضی از الفاظ ، به خاطر مراعات ادب است مثلاً نام محل دفع فضولات بدن را پیوسته تغییر می دهند و نام کنایه آمیز دیگری بر آن می گذارند . این گون الفاظ که بر اثر عقاید و اوهام یا مراعات آداب اجتماعی متروک می شوند و جای خود را بهو الفاظ تازه می دهند در اصطلاح " الفاظ حرام " می گذارند .

به وجود آمدن کلمات تازه نیز نتیجه عوامل اجتماعی است یعنی بایشرفت و تحول جامع مفاهیم تازه یا اشیا تازه ایجاد می شود و معمول میگردد که ناچار برای بیان آنها به الفاظ تازه احتیاج است .

نامیدن یا عبارت وصفی یکی از ساده ترین و رایج ترین راه ها برای ایجاد کلمات جدید است تنل : ماهوت پاک کن - آب میوه گیری نورافکن و

تشبیه : فیزیکی از روشهای ساده و عملی برای این گونه لغت سازی است نام بسیاری از گلها و گیاهان در فارسی بر حسب تشبیه به اعضای جانوران ساخته شده است . از آن جمله : گاوزبان - زبان - گنجشک - مارچوبه - چشم بلبل - تاج خوروش و آنچه از تشبیه به گل و گیاه حاصل شده مانند: نرگسی = گل درچمن

ترکیب : بهم پیوست دو کلمه است که هر یک دارای معنی مستقل هستند و از مجموع آنها معنی سومی متفاوت با دو معنی اصلی حاصل می شود از این قبیل است در فارسی کلمات : کفش کن - چهل چراغ و... که ساخته ی ادیبان یادستگاه های علمی نیست بلکه طبیعت زبان و ذوق فارسی زبانان آنها را ایجاد کرده است

اشتقاق : پیوستن یک کلمه است یا جزئی که معنی مستقل ندارد و تنها برای ساختن کلمات تازه بر طبق قواعد زبان به کار می رود . این اجزاء آنچه در اشتقاق اسم و صفت به کار می رود و در اصطلاح " پسند " و " پیشوند " خوانده می شود . مثلاً پسوند " - الک " که صورت جدیدتر آن " - ه " یا بر حسب تلفظ امروزی به صورت " e " یا کسره در آخر کلمه است . با دو صورت این پسوند از کلماتی که وصف

رنگهاست دودسته اسم ساخته شده است که هریک کلمه ی مستقلی شمرده می شود ومعنی جداگانه ای دارد ازاین قرار :

زردک (ریشه خوردنی یک گیان) زرده (قسمتی از تخم مرغ)

سیاهک (دانه ای درکشتراز گندم) سیاهه (فهرست قلم های خرج)

وازاعداد کلماتی ساخته می شود که معنی آنها باداشتن آن شماره مخصوص است :

پنجه (پنج انگشت دست / هفته (هفت روز معین) / دهه (ده روزمحررم یاماهای دیگر)

باهمین پسوند ازکلماتی که براعضای بدن دلالت می کنند کلمات تازه ای ساخته شده که با « اعضاء مشابهت دارند مانند گردنه - دندان - دهانه

پسوندهای : کده - گاه - مند ونظایران درفارسی ابزار اشتقاق امس وصف ووسیله ایجاد کلمات جدیداست اما اقتباس الفاظ بیگانه امری است که دهمه ی زبانها بسیار رایج است همینکه ملتی یکی ازمحصولات کشاورزی یاصنعتی راازکشوردیگر به دست آورد ، یا بعضی قواعد وآداب تمدن وفرهنگ رازملتهای دیگر اقتباس کدر غالباً لفظی راکه برآن معنی دلالت داشته نیزعیناً یابامختصر تغییری می پذیرد . درهرزبانی می توان فهرست های کم ویش مبسوط ومفصلی ازلغاتی که مقتبس اززبانهای دیگراست تدوین کرد . این فهرست به فصل هایی قابل تقسیم است . ازآن جمله :

۱- محصولات طبیعی ۲- محصولات صنعتی ۳- لغات مربوط به تمدن وفرهنگ

اسم بعضی ازمحصولات طبیعی ، چه کشاورزی وچه معدنی همراه باسمای خود ازکسوری به سرزمین های دیگر رفته ودرزبان ملت های مختلف راه یافته است " چای " ازچین آمده " فلف " اصل هندی است و... محصولات صنعتی نیزکه به وسیله بازرگانی ازکشوری به کشور دیگر رفته مثل : استکان ، گیلان ، پارچ و... همچنین است ابزار وآلات فنی که درفارسی امروز مثال های بسیار ازاین قبیل می توان یافت که اززبان های غربی اقتباس شده است مانند : اتومبیل ، تلفن ، رادیو ، تلویزیون و ... درقسمت لغایت مربوط به تمدن وفرهنگ که زبانی اززبانهای دیگر اخذ می کند ازآن جمله : اصطلاحات خاص دین مثل : زکاه ، حج ، اذان ، اقامه و... دیگر اصطلاحات مربوط به سازمانهای اجتماعی واداری که غالباً همراه بامفهوم ومصداق خود ازملت های دیگر اقتباس میشود مانند : مرزبان ،

دیدبان ، بیمارستان ، صک (چک) و... و امروز درفاری بسیاری از اصطلاحات مربوط به سازمانهای کشوری و اجتماعی از زبانهای اروپایی و آمریکایی اخذ شده مانند : بانک ، گمرک ، پست ، آرشیو ، سمینار ، رستوران ، سوپرمارکت و... اصطلاحات علمی نیز غالباً همراه با معانی و قواعد هر علم از زبانی به زبان دیگر می رود و درفاری امروز شمار کلماتی که از زبانهای اروپایی گرفته شده فراوان است . دیگر از انواع لغاتی که مورد اقتباس واقع می شود نام نوشابه ها و خوردنی ها و پوشیدنی ها و زیورها و آلات موسیقی و اصطلاحات مربوط به بازی هاست اما تحول معای عبارتست از اینکه لفظ ثابت بماند عابد مدلول و مفهوم آن دیگرگون شود .

علت هایی که موجب تغییر رابطه دلالت ، یعنی رابطه میان لفظ و معنی می شود عبارتست از : علل اجتماعی ، علل ذهنی ، علل لفظی .

علل اجتماعی : اینکه مصداق خارجی امری بر اثر تحول اوضاع جامعه تغییر کند و آنگاه همان لفظ پیشین را که بر معنی قدیم دلالت می کرد برای بیان معنی جدید به کار ببرند . این گونه تحول در معانی الفاظ تنها در طی مدت های دراز بلکه حتی در فاصله های کوتاه یعنی در طی زندگی یک نسل نیز ممکن است روی دهد . مصداق خارجی بسیاری از کلمات عادی مانند : کلاه ، لباس ، قلم در فاصله کوتاهی دیگرگون شده اگرچه لفظ آنها برقرار پیشین مانده است . در این گونه موارد می توان گفت که لفظ بر مورد استعمال چندی یا آلتی دلالت دارد نه بر ماده یا شکل ظاهر یا چگونگی ساختمان یا طرز عمل آن . در هر زبانی گروهی از کلمات می توان یافت که در آغاز بر حسب یکی از نکات فوق وضع یا ایجاد شده و پس با آنکه شرایط نخستین به کلی تغییر یافته همان لفظ برای افاده ی غرض یا فایده یا مورد استعمال پیشین باقی مانده است مانند : " می " و " ما " درفاری است این کلمات در اصل به معنی شربت غسل بوده که تخمیر شده ی آن حال سرخوشی و مستی می آورد . در زمان های بعد که تخمیر آب انگور معمول شده همان لفظ نخستین را برای این نوشابه جدید به کار برده اند .

علل ذهنی : علت های ذهنی که لفظی را از یک معنی به معنی دیگر منقل می کند بر اثر رابطه ای است که میان دو معنی در ذهن حاصل می شود و این رابطه غالباً مجاورت معانی است . رابطه مجاورت معانی در ذهن انواع گوناگون دارد که از آن جمله است : رابطه علت و معلول ، رابطه کلی و جزئی ، و اما انتقال معنی را از لفظی به لفظ دیگر می توان از دو نوع اصلی و مهم شمرد که یکی را توسیع و دیگری را تخصص

می خوانیم. توسیع که وسعت دادن به معنی اصلی و نخستین یک لفظ است چنانکه اجزاء بیشتر یا قسمت بزرگتری از معنی را دربربگیرد. اطلاق خاص بر عام، اطلاق جزیه کل، اطلاق نوع بر جنس، از این مقوله است.

گاهی اسم خاص معنی اسم عامل می پذیرد چنانکه نام طایفه یا قبیلہ ای که به صفتی یا صنعتی یا شغلی اختصاص دارند و معنی دارنده آن صفت یا صاحب آن حرفه و شغل استعمال شود مثل کلمه " گل " در اصل معنی و در استعمال شعر به معنی نوعی از گل بوده " رز " اما بعد این کلمه معنی عام تری یافته و بر جنس گل اعم از نسرين، بنفشه و... اطلاق شده است گاهی نام خاص فرد ممتاز خانواده یا سلسله ای را به همه افراد آن خانواده یا سلسله می گذارند مثل " خسرو " که نام دوتن از شاهان بزرگ ساسانی بوده و بر همه ی شاهان آن سلسله اطلاق شده و در فارسی آن را به " خسروان جمع بسته اند و معنی مطلق شاه یافته است.

تخصیص عکس توسیع است و آن این است که مفهوم لفظی را از آنچه در اصل بوده است کوچکتر کنند. اطلاق عام بر خاص، اطلاق کل بر جزء، اطلاق جنس بر نوع از این مقوله شمرده می شود. مثلاً: کلمات " خورش " و " خوراک " در اصل معنی عام خوردنی و غذا داشته است در اصطلاح امروزه ریک در معنی غذای خاصی به کار می رود یا " تربت " به معنی عامل خاک است از این معنی به خاکی که مرده را در آن می گذارند یا بر سر مرده می ریزند تخصیص یافته است.

علل لفظی: اما از ملت های لفظی که موجب تغییر معانی است یکی آن است که چون دو لفظ را غالباً با هم به کاربردند معنی یکی به دیگری سرایت می کند و به عبارت دیگر یکی از آنها جانشین مجموع می شود. مثلاً در صدر اسلام یکی از شرایط قبول عبادت، جمله نماز حضور قلب است این عبارت آن قدر به کار رفته که تنها کلمه " حضور " معنی تمام عبارت را پذیرفته است

می ترسم از خرابی ایمان که می برد محراب ابروی تو حضور از نماز من (حافظ)

از جمله موارد دیگر که علتی لفظی موجب تغییر معنی می شود آن است که یک لفظ کم استعمال به سبب شباهت با لفظ دیگری که رایج تر است به معنی منتقل می شود یا معنی نزدیکتر و شبیه تر به آن را بپذیرد. مثل کلمه " رویه " در زبان عربی به معنی اندیشه و تامل است اما در فارسی امروز مثال هایی

بسیار از نویسندگان می توان یافت که این لفظ را در مفهومی نزدیک " روش " به کار برده اند. (خانلری ۱۳۷۴: ۱۰۶- ۹۵)

ساختمان زبانهای ایرانی میانه :

مهمترین تغییری که در ساختمان زبانهای ایرانی میانه حاصل شده تبدیل آنها از صورت ترکیبی به صورت تحلیلی است یعنی از ساخت ۷۲ گانه (حالات هفتگانه یا هشتگانه + سه ساخت مفرد ، مثنی ، جمع + سه جنس مذکر ، مونث و خنثی) در زبانهای میانه غربی جز دو ساخت مفرد و جمع نثری دیده نمی شد. یعنی رابطه کلمه را با کلمات دیگر جمله از روی ساخت آن نمی توان دریافت و این معنی از روی موازین دیگر معین می شود و این تحول عظیم تا حد زیادی نتیجه تحول واک ها بوده است . افتادگی مصوت های آخر کلمه و هجای آخر موجب شد که تفاوت میان ساخت های گوناگون از بین برود بر اثر آن ساخت های گوناگون صرفی با هم یکسان شوند . در ساخت های گوناگون فعل تحول فراوان دیده می شد مقوله ای که نمود خوانده شد از میان رفته و ساخت های تازه ای از مقوله زمان جای آن را گرفته است . در مقوله زمان اثری از دو ساخت (اکنون - نامعین) دیده نمی شود . در زبان های ایرانی میانه غربی زمان توسعه یافته در این معانی نیز از روی ساخت های متعدد متعلق به زمان دریافته می شود .

در مقوله شمار، ساخت تشنیه یکسره ناپود شده است . در مقوله باب آنچه " ناگذر " خوانده شد از میان رفته است .

در مقوله وجه تحولی که در پارسی باستان آغاز شده بود به انجام رسیده یعنی وجه تاکید در همه موارد جای خود را به وجه امری داده است .

در ضمیرها و بعضی از اوات ربط مانند موصول که در حکم صفت بودند از تفاوت مونث و مذکر و خنثی و تشنیه اثری نمانده است یعنی ضمیرها تنها دو صورت مفرد و جمع دارند و موصول مانند حروف تنها دارای یک صورت است . (خانلری ۱۳۷۴ : ۲۵۴ و ۲۵۳)

ساختمان جمله در فارسی میانه :

نظم اجزاء درپارسی میانه صورت ثابت و واحدی ندارد اما در جمله خبری صورت عامتر آن است که فعل در آخر جمله بیاید .

اردوان اذ اسواران فراج رسیددهند (کارنامه)

اردوان و سواران فراز رسیدند

اما گاهی اجزاء دیگر جمله پس از فعل درمی آید :

پذ پاسخو پذ واجیذ آن کینک کرپ (کارنامه)

به پاسخ گفت آن کنیزک پیکر

در جمله امری نیز وابسته های فعل گاهی پس از آن می آیند :

اشتبا تا آ دریاب (کارنامه)

بشتاب تا به دریا

همچنین درپارسی میانه مانند پارسی باستان ، جمله ی اسنادی ، یعنی جمله ای که صفتی یا حالتی را به نهاد نسبت می دهد ، گاهی با ساخت های فعل " بودن " به کار می رود و گاهی بدون آن.

مثال با فعل بودن یا هستن : توکی هی = توکه ای ؟ (توکه هستی ؟)

این دشت نیکو و گوراینجافراوان

دورهن جدید :

سه زبانی که در ایران پیش از اسلام رواج داشته ۱- فهلوی ۲- فارسی ۳- دری را برمی شمردند

فهلوی (پهلوی) زبانی بوده است که شاهان در مجالس خود به آن سخن می گفتند و آن منسوب است به فلهه و این نام پنج شهر ایران است که اصفهان ، ری و همدان و نهاوند و آذربایجان باشد اطلاق میشود.

فارسی : زبانی بود که موبدان و کسانانی که با ایشان سروکار داشتند بدان سخن می گفتند و آن زبان شهرهای فارس است .

دری : زبان شهرهای مدائن است و کسانی که در دربار شاه بودند به آن گفتگومی کردند و این لفظ نسبت به دربار و در این زبان از میان لغات شهرهای مشرق لغت اصل بلخ غلبه دارد .

امادراکثر نوشته هایی که مربوط به زبانهای ایرانی بعد از اسلام است دواصطلاح فارسی و دری را مترادف و گاهی هردو را با هم به یک معنی آورده اند و گاهی دری را صفت فارسی و در معنی فصیح ذکر کرده اند .

دوره جدید از نظر تاریخی با استیلای تازیان بر ایران آغاز می گردد و تا زمان حاضر ادامه دارد . در این دوره نیز زبانها و گویش های متعدد و مختلف هر یک صورت تحول یافته و دنباله طبیعی زبانهای ایرانی دوره میانه است . بانهای ایرانی دوره جدید از آن جهت که در حال حاضر نیز به کار می روند . زبانهای زنده

محسوب می شوند مهمترین زبانهای ایرانی دوره جدید عبارتند از : زبان پشتو : در قسمت های شرقی

افغانستان متداول است و از زمره ی زبانهای ایرانی شرقی به شمار می رود و مشحون از لغات دخیل

هندی ، عربی و فارسی است و تا حدودی ساختار قدیمی ایرانی خود را حفظ کرده است و با الفبای عربی

نوشته شده است . از ویژگیهای این گویش وجود درواج " خ " و " غ " است که معادل آنها در گویش

جنوبی " ش " و " ژ " است و به همین دلیل از زبان فارسی دری پیچیده تر است .

زبان کردی : در منطقه وسیع کردستان که بخشی در ایران و بخش دیگر در کشورهای عراق و ترکیه است .

زبان آسی : تحول یافته زبان " سکایی میانه " است در قسمت هایی از قفقاز متداول است .

در مواردی دیگر بعضی از واجهای یک واژه حذف شده است مانند :

آناهیت ---- ناهید

دشخوار ---- دشوار

هگر ----- اگر

نامیک ----- نامی

ارتخشیر ----- اردشیر

ب - تحول واژگان :

در این موارد نیز با توجه به تغییرات و دگرگونی‌هایی که در بافت جامعه از نظر سیاسی و مذهبی و اقتصادی پیش آمده است، یاواژه‌هایی به دلیل از بین رفتن مصداق و مدلول هایشان از زبان خارج شده و طبعاً واژه‌های جدیدی متناسب با نیازهای جامعه دوزبان ظاهر شده است و یا به دلایل یاد شده، رابطه قراردادی میان الفاظ و کلمات در زبان باقی مانده ولی بارمعنایی آنها تفاوت کرده است مانند: یزدان، دیو، دین و غیره.

وجود واژه‌هایی دخیلی فراوان از زبانهای عربی، ترکی، مغولی و اروپایی نیز از مشخصات ویژه زبان فارسی جدید است زیرا بنا بر دلایل سیاسی و اوضاع خاص اجتماعی از جمله استیلای تازیان، حکومت‌های ترکان و هجوم مغول به خاک ایران و تسلط آنان و اعقابشان در این دیار و توسعه روابط فرهنگی و سیاسی و تجاری ایران و اروپا از دوره قاجاریه، راه ورود واژه‌های بیگانه به زبان فارسی هموار شد.

تحول صرفی: از نظر "صرف" یا "ساخت کلمات" در فارسی جدید تغییراتی رخ داده است. نظیر ساخت صفت عالی یا فعل مستقبل و یابه کاربرد افعال مرکب اسمی مانند: خواب کردن به جای "خفتن"، زخم زده به جای "خستن"، گلایه کردن به جای "گرزشتن" تحول نحوی:

در ساخت نحوی و روابط هم نشین زبان فارسی جدید نیز تغییراتی پدید آمده است مانند تغییر جای تکواژهای نفی، نهی، استمرار و شناسه‌ها و غیره.

بسیاری از تغییرات نحوی عارض بر زبان فارسی جدید تحت تاثیر نحو زبان عربی در قرون آغازین این دوره و زبانهای فرنگی در قرن اخیر است.

زبان یغناپی: صورت زنده و دنباله بلا فصل زبان سغدی است.

زبان موبخانی: از زبانهای ایرانی دوره جدید در شمال شرقی افغانستان است.

زبان بلوچی: در میان بلوچهای ایران و پاکستان متداول است و با توجه به مختصات و ویژگیهایش جزو زبانهای ایرانی شمال غربی محسوب می‌شود.

زبان تاتی : از زبانهای ایرانی است که در قسمتی از آذربایجان ایران و برخی از نواحی داغستان و جمهوری آذربایجان بودن تکلم می کنند .

زبان تالشی : از زبانهای شمال غربی ایرن است و در ناحیه ای واقع در جنوب غربی دریای مازندران به کار می رود .

زبان گیلکی : در ناحیه گیلان و دیلم رایج است .

زبان طبری : در ناحیه طبرستان (مازندران) متداول است و از جمله زبانهای ایرانی دوره جدید است .

زبانی لری و بختیاری : در منطقه لرستان و در میان قبایل بختیاری متداول است .

زبان های ایالت فارس : در استان فارس علاوه بر زبان فارسی که در شهرهای بزرگ به کار می رود گویش های متعددی در روستاها و شهرهای کوچک آن دیار متداول است این زبانها به نام روستاها و مراکز رواج خود معروفند مانند : سیوندی ، پاپونی ، لاری

زبانهای مرکزی ایران : در نواحی مرکزی ایران و در حواشی کویر زبانها و گویش های متعدد و مختلفی در شهرهای کوچک و در روستاها وجود دارد این زبانها با آن که از نظر جغرافیایی به هم نزدیکند از نظر ساختاری قرابت چندانی ندارند مهمترین این زبانها عبارتند از : گویش های مختلف سمنان با آنکه این گویش ها در یک منطقه رایج است ولی به علت اختلافات بارزی که در بین آنها موجود است به نامهای متفاوتی خوانده می شود از جمله : لاسگردی ، سرخه ای ، سنگسری و شه میرزادی

گویش های نواحی بین کاشان و اصفهان : از جمله گویش های محلات ، خوانسار ، جوشقان ، لیمه ، زفره ، کشه ، ونیشون و غیره .

گویش یزدی : در میان زردشتیان یزد و کرمان رواج دارد .

گویش انارکی : در ناحیه انارک واقع در شمال نائین رواج دارد .

گویش نطنزی : در منطقه ای واقع در شمال غربی نائین گویش هایی به کار می رود که به نامهای : نطنزی، یارندی و فریزندی خوانده می شوند .

گویش خوری : در ناحیه " بیابانک " واقع در جنوب دشت کویر رواج دارد .
(باقری ، ۱۳۹۱ : ۱۱۱ - ۱۰۷)

مختصات زبان فارسی جدید :

زبان فارسی در " دوره جدید " باینکه دنبال [ی بلافصل " فارسی میانه " است از چند جهت تحول یافته وبافارسی میانه اختلاف آشکار دارد . تحولات عمده ی زبان فارسی ازدوره میانه به دوره جدید رامی توان بشرح زیر خلاصه کرد :

الف - تحول اصوات : برخی از اصوات زبان فارسی میانه در دوره جدید به کلی جذف شده اند مانند :
" واومعدوله " چنانکه کلمات : خواهر ، خواب ، خویش و... در فارسی جدید به صورت : خاهر ، خاب ، خیش تلفظ می شوند وپاره ای از آنها به اصوات دیگری تبدیل یافته اند مانند تحولات صوتی درواژه های زیر:

فارسی میانه فارسی جدید

ورد گل

وتارتن گذاردن

یام جام

وناس گناه

روچ روز

